



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دری

صنف یازدهم

برای مکاتب پشتو زبان



سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ. ش.



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دری

صنف یازدهم

برای مکاتب پشتو زبان

کتابهای درسی متعلق به وزارت معارف بوده خرید و فروش آن در بازار جداً ممنوع است. با متخلفان برخورد قانونی صورت می گیرد.

سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ. ش.

کمیته تجدید نظر

کمیته محتوا و لسان:

- شکیلا شمس هاشمی آمر دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- غلام سرور بغلانی عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- عبدالرزاق اسمر متخصص زبان و ادبیات در دیپارتمنت دری.
- خدیجه معلم لیسہ زرغونہ.
- سید محمود پایمناری عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- دکتور شفیقه یارقین مشاور و رئیس امور تربیوی وزارت معارف.
- پوهنوال حمیدالله ویدا عضو شورای علمی وزارت معارف.

کمیته دینی، سیاسی و فرهنگی:

- دکتور محمد یوسف نیازی مشاور وزارت معارف.
- محمد آصف ننگ رئیس نشرات و اطلاعات وزارت معارف.
- عبدالجبار عارف عضو دیپارتمنت علوم دینی.

کمیته نظارت

- دکتور عبدالغفور غزنوی معین انکشاف نصاب تعلیمی، مرکز ساینس و نشرات وزارت معارف
- رئیس کمیته
- عضو
- محمد صدیق پتمن معین تدریسی وزارت معارف
- معاون سرمؤلف عبدالظاهر گلستانی رئیس انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی عضو

کمپوز و دیزاین:

- حمیدالله غفاری.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام

خداوند جل جلاله را سپاسگزاریم که در نتیجه ارادهٔ راسخ و قربانی های ملت مجاهد ما و مساعی جمیله سازمان ملل متحد و کشورهای بشردوست جهان، صلح سراسری و نظام سیاسی مشروع در کشور استقرار یافت و به مصیبت چندین سالهٔ ناشی از جنگ پایان داد. دولت جمهوری اسلامی افغانستان و در رأس جلالتمآب حامد کرزی از بدو تاسیس نظام مردمی حاکم، به منظور نیل به اهداف والای ملی، طرح پروگرام های نوینی را در تمام عرصه های باز سازی و انکشافی کشور در دستور کار خویش قرار داده است. با سپاس بیکران از حمایت بیدریغ و رهنمودهای دایمانهٔ جلالتمآب شان تلاشهای پیگیر و اقدامات موثری در عرصهٔ تعلیم و تربیه و در راستای نوسازی و شگوفایی معارف و تربیت نسل جوان به مثابهٔ افراد دارای روحیهٔ اسلامی، وحدت ملی، انسانهای متمدن و مسلمانان واقعی و نیرومند در مرحلهٔ تطبیق قرار دارد، که خیلی ها ارزنده و حایز اهمیت است. وزارت معارف در راستای طرحها و ابتکاراتی که در جهت بازسازی معارف افغانستان روی دست دارد، ریاست انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی را موظف گردانید، تا از یک طرف مشکل کمبود و نبود کتب درسی مکاتب را رفع نماید و از جانب دیگر در روشنی پالیسی و اهداف علمی و فرهنگی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به تهیه و تدوین نصاب تعلیمی واحد که جوابگوی نیازمندیهای حال و آیندهٔ کشور باشد، بپردازد.

هدف نصاب تعلیمی جدید، تربیت و تعلیم اسلامی و علمی اولاد وطن که با مقتضیات جامعهٔ ما و معیارهای بین المللی موافق بوده و در راستای محتوای آن تفکر سالم را در اندیشهٔ اطفال، نوجوانان و جوانان دانش آموز تقویت نماید و آنان را با دست آوردهای دانش نوین آشنا سازند، می باشد. جوانان کشور ما باید مسلمانان متدین، وطندوست، مردم دوست، مجهز با زیور علم و کمال بار آیند و با انکشاف علوم و پیشرفت تمدن معاصر آشنایی حاصل نموده، با عزم راسخ از تحولات جدید و مثبتی که به میان آمده، مستفید گردند. آنها به منظور ساختن افغانستان نوین و ایجاد جامعهٔ مرفه، علاوه بر تحولات ساینس و تکنالوژی، بایست از اساسات علوم انسانی، حقوق بشر، صلح، وحدت ملی و همزیستی مسالمت آمیز آگاه بوده، وطندوستی، حفظ محیط سالم زیست، مبارزه با جهل و تولید و قاچاق مواد مخدر را در اولویت های امور تعلیمی و آموزشی خود قرار دهند.

از معلمان صدیق، دلسوز و با تجربه ما که در تطبیق نصاب تعلیمی جدید، مسؤولیت عظیم آموزش و پرورش اولاد کشور را به عهده دارند و از سایر شخصیت های علمی، فرهنگی و دانشمندان عرصه معارف کشور تمنا داریم، با ارائه نظریات و پیشنهادات سازندهٔ خویش مؤلفان ما را در تألیف و بهبود کتب درسی همکاری نمایند.

همچنان از کشورها و سازمان های محترم تمویل کننده (دانیدا، یونیسف، یونیسکو، بانک جهانی و ادارهٔ انکشاف بین المللی ایالات متحدهٔ امریکا) که در چاپ کتب، وزارت معارف را همکاری مادی نموده اند، سپاسگزار هستیم.

امیدواریم تمام شاگردان عزیز، معلمان گرامی، مادران و پدران محترم در حفظ کتابهای درسی از هیچگونه کمک و همکاری دریغ نفرمایند.

فاروق وردک

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۵	حکیم ابو علی سینای بلخی و مرددهاتی	۱	حمد باری تعالی
۳۷	قطعه	۳	نعت سردار ثقلین
۳۸	بیت	۶	فضیلت دوستی خدای تعالی
۳۹	از سخنان حضرت ابو بکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۸	امیر المؤمنین فاروق اعظم عمر
۴۱	سخن	۹	تواضع
۴۱	قطعه	۱۰	بهار و قوریه
۴۱	پسر حاتم	۱۱	بهار و کار
۴۳	صفت علم	۱۲	وصف بهار
۴۳	فرد، قطعه	۱۵	به مناسبت مولود مسعود حضرت سرور عالم <small>ﷺ</small>
۴۴	حکایت	۱۶	حکایت
۴۵	در وصف کابل	۱۸	حقوق همسایگان
۴۷	محبوبه هروی	۱۹	قناعت
۴۷	غزل	۲۱	عبد الله بن مسعود <small>رضی الله عنه</small>
۴۸	سخن راست	۲۳	حکایت
۵۰	اندرزهای سودمند	۲۴	عاقل
۵۱	ایمان و اسلام	۲۵	رضای مادر
۵۳	خصلت های منافقین	۲۷	نصیحت
۵۴	داستان مرد باغبان با خسرو	۲۷	حکایت
۵۶	قطره باران	۲۸	پایگاه علم
۵۷	غزل	۲۹	وحدت ملی
۵۸	حکایت	۳۰	همنشینی
۶۰	صنعت چاپ	۳۰	دانش
۶۳	احترام دانشمند	۳۱	اندرز ها
۶۴	محمود طرزی	۳۲	کبوتر طوقدار
۶۶	تحصیل	۳۳	غم مخور
۶۷	ملک الشعراء صوفی عبدالحق بیتاب	۳۵	کعبه دل

عنوان	صفحه
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی	۶۹
نصیحت به پسر	۷۰
عبد العلی مستغنی	۷۱
میهن من	۷۲
عمرو بن عاص <small>رضی الله عنه</small>	۷۳
حکایت	۷۶
خاک وطن	۷۷
بخش دستو زبان دری	۷۹
اجزای کلام	۸۳
کلمه های مترادف و متضاد و متشابه	۸۳
ادبیات عامیانه یا ادبیات فولکلوری	۸۴
لطیفه دو تنبل	۸۶
سیده مخفی بدخشی	۸۷
رباعی	۸۸
رابعه بلخی	۹۰
نمونه نثر قدیم از تاریخ بیهقی	۹۱
مردی و مردانه گی	۹۲
ضرب المثلها	۹۳
چیستانها	۹۴
علم	۹۵
شکایت از زمانه	۹۷
اندوه شاعر	۹۷
اقتاب طلوع کرد	۹۹
حکایت	۱۰۰
مناجات	۱۰۲

حمد باری تعالی

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ما به تو قایم چو تو قایم به ذات
هستی تو صورت و پیوند، نه	توبه کس و کس بتو مانند نه
آنچه تَغْیِر نپذیرد توای	و آنکه نمردست و نمیرد توای
ما همه فانی و بقا بس تراست	ملک تعالی و تقدس تراست
هر که نه گویای تو خاموش به	هر چه نه یاد تو، فراموش به
از پی تست این همه امید و بیم	هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
جز در تو، قبله نخواهیم ساخت	گر نوازی تو، که خواهد نواخت
در گذر از جرم که خواهنده ایم	چارهٔ ما کن که پناهنده ایم
بنده نظامی که یکی گوی تست	در دو جهان خاک سرِ کوی تست
خاطرش از معرفت آباد کن	گردنش از دام غم آزاد کن

نظامی

پرسش :

سه بیت اول حمد شریف را به نثر تبدیل کنید و چند شاگرد نثر خود را در پیشروی صنف به هم صنفان خود بخوانند.

تمرین:

- ۱- در مورد حمد باری تعالی فکر نموده راجع به ثنا و صفت ذات یکتا مقاله ای بنویسید که کمتر از ده سطر نباشد.
- ۲- حمد شریف را حفظ کنید.

شماره	لغات	معنی
۱-	حمد	ثنا و صفت خداوند ﷻ
۲-	هستی	موجودات، کاینات
۳-	خاک ضعیف	مراد از انسان است
۴-	تعالی	بلند پایه
۵-	تقدس	پاکی
۶-	معرفت	شناسایی، علم و دانش
۷-	جُرم	گناه ، خطاء
۸-	بخشش	بخشش کن
۹-	تَغَیَّر	دگرگون شدن

نعت سردار ثقلین ﷺ

ای گزیده مر ترا از خلق رب العالمین

آفرین گوید همی بر جان پاکت، آفرین

از برای اینکه ماه و آفتابت چاکرند

زان طواف آرد شب و روز آسمان گرد زمین

حال تو بس با کمال و فضل تو بس با جمال

روی تو نور مبین و رأی تو حبل المتین

نقش نعل مرکب تو قبله روحانیان

خاک پای چاکرانت توتیای حورعین

مرگ با مهر تو باشد خوشتر از عمر ابد

زهر با یاد تو باشد خوشتر از ماء معین

بر تن و جان تو بادا آفرین از کردگار

جبرئیل از آسمان بر خلق تو کرد آفرین

از برای اینکه تا آسان کند این دین خویش

آدمی از آدم آرد حور از خلد برین

جبرئیل ار نام تو در دل نیاوردی به یاد

نام او در مجمع حضرت کجا بودی امین

این صفات و نعت آنمرد است کاندرا آسمان

از برای طلعتش میتابد این شمس مبین

نور رخسارش دهد نور قبولش را مدد

سایه زلفش شب هجران را باشد کمین

زین قلمزن با قلم گر تو نباشی هم نشان

وین قدمزن با قدم گر تو نباشی هم نشین

ای سنایی گر ز دانایی بجویی مهر او

جز کمالش را مدان و جز جمالش را مبین

سنایی

شماره	لغت	معنی
۱-	طواف	گردش
۲-	مبین	واضح، آشکار
۳-	حبل المتین	ریسمان محکم
۴-	توتیا	ماده یی است مانند سرمه
۵-	حور عین	زنان زیبا و سیاه چشم
۶-	معین	به ضم "میم" یاری کننده و به فتح "میم" آب روان گوارا، مراد معنی دوم.
۷-	خلد برین	بهشت برین
۸-	طلعتش	جمالش، صورتش
۹-	کمین	پنهانگاه، و به معنی کمترین نیز آمده است

تمرین:

سه بیت اول نعت شریف را حفظ کنید.

فضیلت دوستی خدای تعالی

بدانکه همه اهل اسلام را اتفاقست بر آنکه دوست داشتن خدای عزوجل فریضه و جزء ایمان است؛ چنانچه خدای تعالی میفرماید: (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) و نیز رسول الله ﷺ میگوید: ایمان کسی درست نیست تا آنگاه که خداوند ﷻ و رسول ﷺ را از هر چه هست دوست تر ندارد. و پرسیدند که ایمان چیست؟ گفت: آنکه خدای ﷻ و رسول الله ﷺ را از هر چه جز آنست دوست تر داری و گفت: بنده مؤمن نیست تا آنگاه که خدای ﷻ و رسول الله ﷺ را از اهل و مال و جمله خلق دوست تر ندارد.

و نیز خداوند تعالی ﷻ میفرماید: اگر پدران فرزندان و هر چه هست از مسکن و مال و تجارت را از خدای تعالی ﷻ و رسول الله ﷻ دوست تر میدانند، پس انتظار بکشید تا فرمان من در رسد:

(قل ان كان آبؤكم و ابنؤكم و اخوانكم.... الايه)

یکی رسول الله ﷺ را گفت: ترا دوست دارم گفت: درویشی را ساخته باش. گفت: خدای ﷻ را دوست دارم گفت: بلا را ساخته باش و در خبر است که: ملک الموت ﷻ جان خلیل می ستد، خلیل ﷻ گفت: هرگز دیدی که خلیل جان خلیل ستاند؟ وحی آمد که: هرگز دیدی که خلیل دیدار خلیل را کاره بود. گفت: اکنون جان برگیر رضا دارم. و در دعا رسول الله ﷻ گفت: که بار خدایا مرا روزی کن دوستی خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی آنکه به دوستی تو نزدیک گرداند و دوستی خود را برمن دوست تر گردان از آب سرد بر تشنه. اعرابی بیامد و گفت: یا رسول الله ﷻ قیامت کی خواهد بود؟ گفت: آنروز را چه بنهاده ای؟ گفت: نماز و روزه بسیار ندارم؛ اما خدا ﷻ و رسول الله ﷻ را دوست دارم.

گفت: فردا هر کسی با آن بود که ویرا دوست دارد. ابوبکر صدیق ﷻ گفته اند: هر که خواهد که خالص محبت حق تعالی بچشد، از دنیا فارغ شود و از خلق مهجور. حسن بصری رحمت الله علیه گفته است: هر که خدای تعالی را بشناخت، ویرا دوست دارد و هر که دنیا را بشناخت و یرا دشمن دارد و مؤمن تا عاقل نشود شاد نشود، چون اندیشه کند اندوهگین گردد.

عیسی علیه السلام بر قومی بگذشت، زار و ضعیف، گفت: شما را چه رسید؟ گفتند: از بیم حق بگذاختیم. گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را ایمن کند از عذاب. سپس به قوم دیگری بگذشت. از ایشان زارتر، نزارتر و ضعیف تر. گفت: شما را چه رسیده است. گفتند: آرزوی بهشت مارا بگذاخت، گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را بر آرزوی خویش دررساند. سپس بر قوم دیگری بگذشت از این هر دو ضعیف تر و نزارتر که روی ایشان چون نور میتافت. گفت: شما را چه شده است؟ گفتند: دوستی خدای تعالی مارا بگذاخت، با ایشان نشست و گفت: شما مقربانید مرا مجالست به شما فرموده اند.

سری سقطی گفت: فردا هر کسی را با انبیاء باز خوانند و گویند: یا امت موسی، یا امت عیسی، یا امت محمد صلی الله علیه و آله مگر دوستان خدا صلی الله علیه و آله را گویند: یا اولیاء الله بیایید نزدیک خدای تعالی دلهای ایشان شاد شوند. و در بعضی از کتب انبیاء علیهم السلام است که بنده من ترا دوست دارم به حق من که تو مرا دوست داری.

کیمیای سعادت

تمرین:

در باره فضیلت دوستی خدای تعالی فکر کرده یک مضمون بنویسید.

امیر المؤمنین فاروق اعظم عمر بن خطاب ؓ

اسم مبارکش عمر و لقبش فاروق و کنیه اش ابو حفص است نسبش در نهمین پشت به آنحضرت ؓ میرسد. در نهمین پشت آن حضرت ؓ اسم کعب می‌آید. کعب دو پسر داشت. یکی به نام مره که سلسله نسب حضرت پیغمبر ؐ است و دیگری عدی که حضرت عمر فاروق اعظم ؓ از اولاد وی میباشد.

حضرت عمر فاروق ؓ در سیزدهمین سال بعد از واقعه فیل تولد گردید و به سن بیست و هفت ساله گی مشرف به اسلام شد. پیش از او چهل مرد و یازده زن به اسلام مشرف گشته بودند. حضرت شان چهره نورانی و قد بلند داشتند هرگاه در میان مردم می ایستادند از همه بلند تر به نظر میرسید. قبل از اسلام در بین قریش از اشخاص شرافتمند محسوب میشدند بسیار دلیر و با عزم بود. بعد از مشرف شدن به اسلام، دلیری و شهادت بیشتر پیدا کردند. دین اسلام از مسلمان شدن ایشان خیلی تقویت یافت. مشرف شدن ایشان به اسلام هم یکی از معجزات آنحضرت ؐ بود. آنحضرت ؐ دعا میخواند، که: ای الله ؑ دین اسلام را با اسلام عمر تقویت فرما. دعای آنحضرت ؐ پذیرفته شد.

حضرت عمر فاروق ؓ بعد از رحلت جناب ابو بکر صدیق ؓ جانشین او گردیدند. در زمان خلافت خود خدمات زیادی برای دین پاک اسلام انجام داده فتوحات عظیم الشان در توسعه و بسط قلمرو اسلامی در تاریخ جهان بی مانند میباشد.

حضرت عمر فاروق ؓ ده سال و شش ماه و پنج روز تخت خلافت را زینت بخشیده به وقت نماز فجر به دست ابو لؤلؤ برده مجوسی جام شهادت نوشیدند و در یکم محرم ۲۴ هـ. ق این دارفانی را ترک کرده و در روضه نبویه جوار حضرت ابوبکر صدیق ؓ مدفون گردیدند.

تواضع

ز خاک آفریدت خداوند ﷻ پاک	پس ای بنده، افتاده گی کن چو خاک
حریص و جهانسوز و سرکش مباش	ز خاک ^۱ آفریدندت، آتش مباش
به گردون کشید آتش هولناک	به بیچاره گی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی، نمود این کمی	از آن دیو ^۲ کردند، از این آدمی

تمرین:

- ۱- درس فوق الذکر را تکرار نموده، مختصراً آن را حفظ کنید.
- ۲- حضرت عمر[ؓ] چند سال تخت خلافت را زینت بخشیده اند؟ واضح سازید.
- ۳- در مورد آفرینش انسان فکر نموده، باهم مذاکره نمایید.
- ۴- راجع به خلقت شیطان و سرکشی آن فکر نموده، در مورد تبصره نمایید.

(۱) ز خاک آفریدندت آتش مباش: چون آدمی از خاک آفریده شده، باید تواضع پیش گیرد. آرام و سنگین باشد و مثل آتش بالا رونده و سبک نباشد از جانب دیگر بر حسب آیات قرآنی آفرینش آدم از خاک و خلقت ابلیس از آتش است.

(۲) از آن دیو کردند از این آدمی: اشاره است به خلقت شیطان از آتش و آفرینش آدم از خاک.

بهار و قوریه

در فصل بهار هوا خوب و زمینه برای هر نوع تفریح مساعد میباشد. اکثر نباتات بعد از یک دوره استراحت زمستان بیدار میشوند. این فصل بهترین فرصت برای سهمگیری مردم در سرسبز ساختن کشور است. باید هر کس از این موقع استفاده کند و در سرسبزی و آبادی وطن خود سهم بگیرد. اگر ما در پیش روی خانه خود و کنار جاده های عمومی نهال غرس کنیم یا در محیط قریه خود باغی احداث نماییم، از یک طرف برای صحت خود کمک میکنیم و از طرف دیگر در زیبایی محیط زیست و وضع اقتصادی خود و کشور خویش مفید واقع میشویم.

شریف و پدرش که مثل دیگران به سرسبزی وطن شان شوق و علاقه زیاد دارند هر سال در اولین روزهای بهار نهالهای قوریه باغ خود را که برای غرس کردن آماده باشد کشیده، در کنار راههای عمومی، جویها و آبروها غرس میکنند آنان دیگران را هم تشویق مینمایند که در نهالشانی و حفاظت نهالها سهم بگیرند.

سپارش:

جمله های آتی را در کتابچه هایتان بنویسید، جاهای خالی آنها را با انتخاب کلمه های مناسب پر کنید.

۱- در فصل بهار هوا خیلی میباشد.

۲- باید تمام مردم در سرسبزی و آبادی سهم بگیرند.

۳- باید مردم در کنار راههای عمومی و کنار ها نهال بنشانند.

بهار و کار

یک روز وحید و حمید برای تماشای میله نهالستانی، به ده رفتند. دیدند که صدها نفر از دهقانان با پسران شان و بچه های مکتب در این میله شرکت نموده، نهالستانی میکنند. درین وقت وحید گفت:

حمیدجان، پارسال در میله نهالستانی در شهر غزنی بیش از دو هزار شاگرد مکتب اشتراک نموده بودند که از آن جمله سه صد و پنجاه نفر آن از مکتب ما بود. ایشان از باغ عمومی پنجصد اصله نهال با خود آورده بودند که آنها را در باغچه مکتب غرس نمایند.

حمید پرسید: آن نهال ها، نهالهای چی بودند؟ وحید گفت: آنها یکصد و پنجاه نهال سیب، یکصد نهال ناک، یکصد و پنجاه نهال آلو و یکصد نهال آلوبالو، زرد آلو و غیره بودند. آنها را در زمین های لیسه (سنایی) نشاندد، هنوز دو ماه نگذشته بود که همه نهال ها سبز شدند و صحن مکتب ما بسیار مقبول و زیبا معلوم میشد. شاگردان مکتب ما در آبیاری درخت ها با باغبان مکتب کمک میکنند و هر کس کوشش میکند که نهالهای او خشک نشود تا به سرسبزی و زیبایی مکتب ما ضرر وارد نگردد.

وصف بهار

نو بهار آمد و هنگام طرب در گلزار

چه بهاری که ز دلها ببرد صبر و قرار

ساقیا، خیز که گل رشک رخ حورا شد

بوستان جنت و می کوثر و طوباست چنار

مرده خواهد که بجنبد به چنین وقت از جا

کشته خواهد که ز خون لاله کند یا گلنار

کار می ساز که بی می نتوان رفت به باغ

مست رَو سوی چمن تات کند باغ نثار

بلبل شیفته مستست و گل و سرو و سمن

نپسندند که او مست بود ما هشیار

باد نوروز سحرگه چو به بستان بگذشت

گل صد برگ برون رُست ز پیراهن خار

چرب دستی قمر بین تو، که بی خامه و رنگ

کرد اطراف چمن را همه پر نقش و نگار

نقشبندی هوا باز نگه کن بر گل

که دو صد دایره در دایره زند بی پرکار

شکل غنچست چو پیکان که بود در آتش
 برگ بید است چو تیغی که برآرد زنگار
 گل نارست درخشنده، چو یاقوتین جام
 دانهٔ نار چو لؤلؤ و چو دُر جست انار
 طفل غنچه عرق آورده ز تب بر رخ، از آن
 مادر ابر بر او اشک همی بارد زار
 دی گل سرخ و سهی سرو رسیدند بهم
 در میان آیدشان گفت و شنودی بسیار
 گل همی گفت: ترا نیست بر من قیمت
 سرو میگفت: ترا نیست بر من مقدار
 گل از وطیره شد و گفت که: ای بی معنی
 دم خوبی زنی آخر به کدام استظهار
 گویی از آدم و بر یک قدمی پیوسته
 دعوی رقص نمایی و نداری رفتار
 سرو لرزان شد از آن طعنه، به گل گفت که: من
 پای برجایم و همچون تو نیم دست گذار
 سالها بودم در باغ، ندیدم رخ شهر
 تو که دوش آمدی، امروز شدی در بازار

گل دگر باره برآشت و بدو گفت که: من

هر یک به یک سال یکی هفته نمایم دیدار

نه پس از یازده مه بودن من در پرده

که کنون نیز بپوشم رخ و بنشینم خوار

سوی شهر از پی آن رفتم تا دریابم

بزم خورشیدِ زمین، سایه حق، فخر کبار

انوری ابیوردی

به مناسبت مولود مسعود حضرت سرور عالم ﷺ

روشن ز قدوم تو جهان شد مولود تو عید مؤمنان شد

مکه یک کوه تاریخی دارد و این کوه غاری و آن غار رفیقی، اگر این کوه و این غار و آن رفیق در مکه نباشد پس مکه می ماند با هوای گرم سوزنده و تخته سنگ‌های سیاه آفتاب سوخته. پروردگار عالم به لطف خود جبل نور را به مکه داد و غار حرا را در آن کوه و حضرت محمد ﷺ را در آن غار جای داد پس مکه همه چیز شد؛ قبلهٔ مسلمانان گردید؛ مهبط وحی گردید؛ مرکز تجمع مسلمانان عالم شد که همه ساله میلیونها مسلمان با لباس سفید لبیک گویان به سوی آن می شتابند و احکام الهی را متفقاً در مقامهای معینه با افعال معینه و به وقت معینه انجام میدهند. با همدیگر دوست میشوند؛ آشنا میگردند و خاطرات نیک اسلامی را به اوطان خود به ارمغان میبرند.

" پیامبر " تألیف رهنما

درختی پدید آمد اندر زمین	چو یک چند گاهی برآمد برین
کسی کز خرد بر خورد، کی مُرد؟	همه برگ او پند و بارش خرد
نگه کن برین آسمان و زمین	جهان آفرین گفت: پذیر این
مگر من که هستم؛ جهاندار و بس	نگر، تا تواند چنین کرد کس
مرا خواند باید جهان آفرین	گر ایدون که دانی که من کرده این

دقیقی بلخی

حکایت

بزرگی را پرسیدند در معنی این حدیث:

«أعدى عدوك نفسك التی بین جنبیک»

ترجمه:

«سخت ترین دشمن تو نفس توست که میان دو پهلوی تو واقع است.»

گفت: به حکم آنکه، هر آن دشمنی را که با وی احسان کنی، دوست

گردد. مگر نفس را چندان که مدارا پیش کنی، مخالفت زیاد کند.

فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن

و گر خورد چو بهایم بیفتد چو جماد

مراد هر که برآری، مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

تمرین:

۱- در باره حکایت فکر نموده، مطلب آن را به حافظه خود بسپارید.

۲- حدیث شریف را حفظ کنید.

شماره لغت	معنی
۱- فرشته	موجود آسمانی
۲- بهایم	چارپایان
۳- جماد	چیز بی جان، جسم سخت، غیر مایع و گاز
۴- احسان	خوبی
۵- مدارا	نرمی، لحاظ

در باره ترجمه ((سخت ترین دشمن تو، نفس تو است که میان دو پهلوی واقع است))، یک مقاله بنویسید که از ده سطر کم نباشد.

حقوق همسایگان

حضرت محمد ﷺ فرموده اند: همسایه یی است که ویرا یک حق است و آن همسایه کافر است و همسایه یی است که ویرا دو حق است و آن همسایه مسلمان است و همسایه یی است ویرا سه حق است و آن همسایه مسلمان و خویشاوندان است و گفت: جبرئیل علیه السلام مرا همیشه به حق همسایه وصیت میکرد. تا پنداشتم که ویرا میراث خواهد افتاد از من و گفت: هر که به خدا تعالی و قیامت ایمان دارد، گویا همسایه خویش را گرامی دارد. و گفت: مؤمن نبود کسی که همسایه وی از رنج وی ایمن نباشد.

رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتند: فلان زن، روز، روزه دارد و شب نماز کند، لیکن همسایه برنجاند. گفت: جای وی دوزخ است. و گفت: تا چهل سرای همسایه بود. و بدانکه حق همسایه نه آن بود که ویرا نرنجانی و بس؛ بلکه با وی نیکویی کنی. در خبر است که در قیامت همسایه درویش در توانگر آویزد و

گوید: بار خدایا، او را بپرس تا چرا با من نیکویی نکرد و در سرای برمن بیست؟ و یکی از بزرگانرا رنج بود از موش. بسیار گفتند: که چرا گربه نداری؟ گفت: ترسم که موش آواز گربه را بشنود و به خانه همسایه شود. آنگاه چیزی را که خود نپسندم ویرا بیسندم.

رسول الله ﷺ فرمودند: دانی که حق همسایه چیست؟ بدان خدایی که جان من در ید قدرت اوست که به حق همسایه یی نرسد مگر کسیکه خدای تعالی بر وی رحمت کرده باشد. و بدانکه از جمله حقوق وی آنست که از بام به خانه او ننگری و اگر چوبی بر دیوار تو نهد، منع نکنی. و ره ناودان را بسته نداری و اگر خاک پیش در سرای تو افکنند، جنگ نکنی. و هرچه از عورات وی خبر یابی، پوشیده کنی و حدیث ویرا گوش نداری و چشم از محرم وی نگاه داری. ابوذر غفاری ؓ گوید که: مرا دوست من رسول الله ﷺ وصیت کرده است که: چون طبخی کنی، آب بسیار در او کن و همسایه را از آن بفرست.

تمرین:

۱- در باره حقوق همسایه فکر نموده، در اطراف آن مباحثه نمایید.

شماره	لغت	معنی
۱.	وام	قرض
۲.	مدد	کمک
۳.	تهنیت	مبارکباد گفتن
۴.	ید	دست
۵.	عورات	جمع عورت، آنچه مستور باشد
۶.	تعزیت	تسلی دادن
۷.	حدیث	سخن و خبر



۱۶ جوزا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

تساوی از لحاظ حیثیت و حقوق

کرامت انسان طبق احکام دین مبین اسلام، چه در دوران حیات و چه در دوران بعد از مرگ، محفوظ بوده و هیچ نوع توهین و تحقیر وی جواز ندارد، در کتاب صحیح البخاری آمده: روزی حضرت پیغمبر (ص) با یارانش جایی نشسته بودند که جنازه‌ای از حضور شان گذشت، در حین عبور جنازه، حضرت پیغمبر (ص) برای احترام جنازه از جای برخاست، یاران آنحضرت هم ایستاده شدند و بعد از گذشت جنازه، یاران به ایشان گفتند: "آن جنازه یک یهودی بود". حضرت پیغمبر (ص) در پاسخ فرمودند: "آیا انسان نبود؟"



۱۶ جوزا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

خداوند همه انسانها را برابر آفریده و هیچ فرد و گروهی بر فرد و گروهی دیگر
برتری و امتیاز ندارد.

هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است.
(بند اول ماده بیست و دوم قانون اساسی افغانستان)

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم
برابرند، همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح
برادری رفتار کنند.

(ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر)

قناعت

با قناعت باش دایم، ای پسر
گرچه هیچ از فقر نبود تلخ تر
هر سحر برخیز و استغفار کن
فرستی اکنون که داری، کار کن
همنشین خویش را غیبت مکن
غیر شیطان بر کسی لعنت مکن
چون شود هر روز در عالم جدید
از گناهان توبه میباید گزید
هر که را ترسی نباشد از خدا ﷻ
حق بترساند ز هر چیزی و را
تا توانی حاجت مسکین برآر
تا برآرد حاجت را کردگار
هست مالت جمله در دست عاریت
گر بماند از تو، باشد زاریت
عاریت را باز می باید سپرد
هیچ کس دیدی که خورد و زر ببرد
حاصل از دنیا چه باشد ای امین
نه گزی کرباس با دو گز زمین

چیست دنیا؟ بر مثال قطره یی
 بگذر از وی، زانکه داری بهره یی
 هر که سازد بر سر پل خانه یی
 نیست عاقل، او بود دیوانه یی
 فقر و درویشی غنای مؤمن است
 زانکه اندر وی صفای باطن است

عطار

تمرین:

- ۱- راجع به قناعت یک مقاله بنویسید که از ده سطر کم نباشد.
- ۲- در اطراف نظم ذیل تبصره نمایید.

تا توانی حاجت مسکین برآر	تا برآرد حاجت را کردگار
فقر و درویشی غنای مؤمن است	زانکه اندر وی صفای باطن است

شماره	لغت	معنی
۱-	استغفار	توبه کردن
۲-	لعنت	رانده شده از رحمت خداوند ﷻ دور شدن
۳-	عاریت	چیزیکه ناپایدار و مؤقت باشد، امانت.
۴-	زاریت	خواری و زبونی
۵-	غناء	ثروت، توانگری

عبد الله بن مسعود

عروۃ بن زبیر گوید: نخستین کسیکه در مکه پس از رسول خدا ﷺ قرآن شریف را به آواز بلند خواند و قرائت کرد، عبد الله بن مسعود بود. و جریان طوری بود که روزی گروهی از اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ گردهم نشسته بودند. یکی از آنها گفت: به خداوند ﷻ هنوز قریش قرآن را به آواز بلند نشنیده اند. اینک کدام یک از شما حاضر است تا قرآن را به آواز بلند خوانده، به گوش آنها برساند؟

عبد الله بن مسعود ﷺ گفت: من حاضرم.

گفتند: ما میترسیم، آنان تو را بیازارند. ما کسی را میخواهیم که دارای فامیل و عشیره باشد که به خاطر آنها قریش نتوانند به او صدمه و آزاری برسانند. عبد الله گفت: بگذارید من به دنبال این کار بروم. همانا خداوند ﷻ مرا محافظت خواهد کرد.

پس روز دیگر هنگام ظهر وقتی که قریشیان در مجالس خویش انجمن کرده بودند، در کنار مقام ایستاده و شروع به خواندن سوره مبارکه (الرحمن) نمود و با صدای بلند گفت: بسم الله الرحمن الرحيم الرحمن علم القرآن. قریش گوش داده با هم گفتند: این کنیز زاده چه میگوید؟ گفتند: از همان چیزهاییکه محمد ﷺ آورده، میخواند.

پس برخاسته، به سوی او آمدند و با مشیت به صورت ابن مسعود میزدند. و او نیز همچنان میخواند، تا اندازه ای خواند که با روی خون آلود و مجروح به سوی اصحاب رسول اکرم ﷺ بازگشت.

اصحاب که او را دیدند، گفتند: بر تو از همین وضع و حالت بیمناک بودیم. ابن مسعود گفت: اینها در راه خدا سهل است. اگر خواهید، فردا دوباره نزدشان بروم و همین کار را مجدداً انجام دهم. گفتند: نه کافی است زیرا تو کار خود را کردی و به گوش قریش آنچه را که خوش نداشتند، رسانیدی.

تمرین:

- ۱- نخستین کسی که قرآن کریم را به آواز بلند، پس از رسول خدا ﷺ خواند، چی نام داشت؟
- ۲- کدام سوره مبارکه را عبدالله بن مسعود به آواز بلند خواند؟ آن را نام ببرید.
- ۳- در مورد دلیری و شهامت این رادمرد بزرگ اسلام تبصره نمایید.

حکایت

موسی علیه السلام درویشی را دید که از برهنه‌گی به ریگ اندر شده. گفت: یا موسی، دعا کن تا خدای عز و جل مرا کفافی دهد که از بی طاقتی به جان آمدم. موسی علیه السلام دعا کرد و برفت.

پس از چند روز که باز آمد، مر او را دید گرفتار و خلقی انبوه بر او گرد آمده. گفت: این چه حالت است؟ گفتند: خمر خورده است و کسی را کشته، اکنون قصاصش می کنند لطیفان گفته اند:

هر کسی را آنچه لایق بود، داد	آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد
آدمی را نزد خود نگذاشتی	آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی
تخم گنجشگ از جهان برداشتی	گربه مسکین اگر پر داشتی

گلستان

پرسشها:

- ۱- از حکایت فوق چی نتیجه گرفتید؟ بیان دارید.
- ۲- در مورد ابیات حکایت فوق الذکر فکر نموده، تبصره نمایید.

عاقل

عاقل آن باشد که او شاکر بود
وانگهی بر نفس خود قادر بود
هر که خشم خود فرو برد، ای جوان
باشد او از رستگاران جهان
آن بود ابله ترین مردمان
کز پی نفس و هوا باشد دوان
وانگهی پندارد آن تاریک رای
خواهد آمرزیدنش آخر خدای ﷻ
گرچه درویشی بود سخت، ای پسر
هم زدرویشی نباشد خوبتر
هر که او را نفس سرکش رام شد
از خردمندان نیکونام شد
در ریاضت نفس را ده گوشمال
تا نیندازد ترا اندر ضلال

پند نامهٔ فرید الدین عطار

شماره	لغت	معنی
۱-	عاقل	دانا، خردمند
۲-	خشم	قهر
۳-	ابله	بی عقل
۴-	ریاضت	کسب اخلاق خوب، گوشه نشینی برای عبادت
۵-	ضلال	گمراه شدن

تمرین:

- ۱- مطلب ابیات فوق را واضح ساخته، در کتابچه های وظایف خانه گی آن را بنویسید.
- ۲- سطر اول و دوم نظم را نثر سازید.

رضای مادر

از بایزید بسطامی نقل است که گفت: آن کار که آن را بازپسین همه کارها میدانستم، پیشین همه بود و گفت: جمله آنچه در ریاضتها و مجاهدات و غربت می جُستم، در آن دریافتم که یک شب مادر از من آب خواست. رفتم تا آب آرم. در کوزه آب نبود. جوی رفتم و آب آوردم. مادر خفته بود و شب سرد بود. کوزه در دست میداشتم. چون از خواب بیدار شد، آب خورد و مرا دعا کرد.

وقتی دیگر گفت: آن یک نیمه در فراز کن! تا وقت سحر می‌بودم تا نیمه راست فراز کنم یا نیمه چپ؟ تا خلاف فرمان مادر نکرده باشم. وقت سحر آنچه می‌جستم از در درآمد.

هم از وی نقلست که: چون مادرش او را به مدرسه فرستاد، چون به سوره لقمان رسید، بدین آیت که (شکر گوی مرا و شکر گوی مادر و پدرت را) از استاد معنای این آیت پرسید. چون استاد معنای آیت گفت: بر دل او کار کرد. لوح بنهاد و گفت: مرا دستوری ده تا به خانه روم. پس استادش دستوری داد.

به خانه آمد. مادرش گفت: یا طیفور! به چه کار آمده ای؟ مگر هدیه‌ی آورده‌اند به مدرسه یا عذری افتاده است؟ گفت: نه، بدین آیت رسیدم که حق تعالی می‌فرماید به خدمت خویش و به خدمت تو و من دو خانه را کدخدایی نتوانم کرد. این آیه بر جان من گران آمده. است یا از خدایم درخواه تا همه آن تو باشم یا در کار خدایم کن تا همه آن او باشیم.

مادر گفت: ای پسر! ترا در کار خدای کردم و حق خویشتن به تو بخشیدم. برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در بادیه شام می‌گشت و ریاضت میکشید و بی‌خوابی و گرسنگی دایم پیش گرفت و صد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه فایده گرفت.

تذکرۃ الاولیای شیخ فرید الدین عطار

نصیحت

بدان ای عزیز، که رنج مردم در سه چیز است:

از وقت پیش می‌خواهند و از قسمت بیش می‌خواهند و آن دیگران را از آن خویش می‌خواهند. چون رزق تو از دیگران جداست، پس این همه رنج بیهوده چراست؟ وای بر کسانی که روز مستِ غرور و شب در خواب سرورند. ای عزیز، در طفلی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی. پس خدا را کی پرستی؟ بدان که آنانکه خدای تعالی را شناختند، به غیر از او نپرداختند.

خواجه عبد الله انصاری

حکایت

پدر حامد گفت: من یک دوست شاعر و نویسنده دارم. او روزی چنین حکایت میکرد: من وقتی که هنوز شاگرد مکتب بودم، به شعر گفتن و نویسندگی علاقه داشتم. در آن وقت همه میگفتند: اکنون وقت درس خواندن و یادگرفتن است، نه موقع نویسندگی و شعر گفتن؛ ولی من در کار خود بسیار کوشش داشتم؛ با مخالفت‌های آشنا و بیگانه مبارزه کردم، همه را با حوصله‌مندی جواب دادم؛ آخر آنها خسته شدند و عذرها کردند. من فرصت را غنیمت دانستم و بیشتر شعر گفتم و زیاده‌تر نوشتم امید من این بود که فردا شاعر و نویسنده زبردست باشم. اطمینان داشتم که سرانجام به آرزوی خود میرسم. چون هدف اصلی را انتخاب کرده بودم و برای رسیدن به مقصود از هیچ مشکلی ترس نداشتم و امیدوار بودم که روزی به آنها که مرا ملامت میکردند. لبخند بزنم. رسیدن به آرزو آسان است. باید هدف را در نظر داشته باشیم و صحیح‌ترین راه را انتخاب کنیم

و به اراده قوی در آن راه گام گذاریم. اگر برای رسیدن به سعادت فردا از امروز کوشش کنیم، میتوانیم به آینده امیدوار باشیم.

پایگاه علم

بدان کوش تا زود دانا شوی	چو دانا شوی، زود والا شوی
نه داناتر آن کس که والاترست	که والاتر است، آن که دانا تر است
نبینی ز شاهان که بر تختگاه	زداننده گان باز جویند راه
اگر چه بمانند دیر و دراز	به دانا بُودشان همیشه نیاز
نگهبان گنجی تواز دشمنان	و دانش نگهبان تو جاودان
به دانش شود مرد پرهیزگار	چنین گفت آن بخرد هوشیار:
که دانش ز تنگی پناه آورد	چو بیراه گردی، به راه آورد

ابو شکور بلخی

پرسشها:

- ۱- شعری را که خواندید، مفهوم آن را بیان کنید.
- ۲- شعر خوانده شده را عنوان قرار داده، یک مقاله بنویسید.

وحدت ملی

یکی از شیوه های ایجاد وحدت ملی، احترام متقابل است. احترام متقابل بین افراد خوشبینی را به وجود می آورد و احساس خوشبینی به مرور زمان ایجاد همفکری میکند و همفکری یکی از پایه های محکم وحدت ملی است.

بیاید ببینیم، کدام روشها ما را کمک میکند تا عملاً روحیه احترام متقابل و همفکری را درخویش ایجاد نماییم.

- ۱- احترام به زبان و لهجه یکدیگر.
- ۲- احترام و توجه به رسوم و عینات اقوام و قبایل مختلف.
- ۳- دریافت معلومات و علاقه گرفتن به عادات و عینات اقوام مختلف.
- ۴- ازدواجها میان افراد و اقوام مختلف.
- ۵- اشتراک در مراسم شادی و غم اقوام مختلف.

پرسشها:

- ۱- افغانستان از کدام ملیتها ساخته شده است؟
- ۲- در مورد وحدت ملی به زبان خود معلومات دهید.
- ۳- چطور میتوانیم وحدت ملی را در وطن برقرار کنیم؟

سپارش:

این درس را در کتابچه های خود رونویس کنید.

همنشینی

جامهٔ کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پيله نامی شد
با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچو او گرامی شد

* * *

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

گلستان سعدی

دانش

دانشا، چون دریغم آیی از آنک بی بهایی، ولیک از تو بهاست
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

* * *

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکفند بهم
هر کرا دانش است، خواسته نیست وانکه را خواسته است، دانش کم

شهید بلخی

اندرزها

- ۱- علم از بهر دین پروردن است، نه از بهر دنیا خوردن.
 - ۲- رحم بر بدان، ستم است بر نیکان، و عفو کردن ظالمان، جور است بر درویشان.
 - ۳- هر آن سری که داری، با دوستان در میان منه، چي دانی که وقتی دشمن شود و هر بدی که توانی به دشمن مرسان، که باشد وقتی دوست گردد.
 - ۴- رازی که خواهی پنهان کنی، با کس در میان منه، اگرچه دوست مخلص باشد، که آن دوست را دوستان مخلص باشند.
 - ۵- سخن درمیان دو دشمن چنان گویی که اگر دوست گردند، شرم زده نباشی.
 - ۶- خشم بیش از حد گرفتن، وحشت آرد. لطف بی وقت هیبت ببرد، نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.
 - ۷- خبری دانی که دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد.
 - ۸- هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.
 - ۹- هر که در حال توانایی نیکویی نکند، در وقت ناتوانی سختی بیند.
 - ۱۰- هر که نصیحت نشنود، سر ملامت شنیدن دارد.
-

تمرین

- ۱- اندرزه‌های فوق را حفظ کنید.
- ۲- اندرزه‌های متذکره را مد نظر گرفته، به آن عمل کنید.

کبوتر طوقدار

آورده اند که: در ناحیت کشمیر مرغزاری خوش و منزه بود و در وی شکار بسیار. زاغی در حوالی آن درخت گشن خانه داشت و روزی نشسته بود و چپ و راست مینگریست، ناگاه صیادی را دید، دامی بر گردن، با جامه درشت وعصایی در مشتم، روی به آن درخت نهاد و دام باز کشید و چینه بینداخت و در کمین بنشست.

ساعتی بگذشت و فوجی از کبوتران فرا رسیدند. در پیش ایشان کبوتری بود که او را طوقدار میخواندند و کبوتران به پیروی او مباحثات مینمودند. همین که دانه بدیدند، فرود آمدند و جمله در دام افتادند. صیاد شادمان گشت و پیش رفت تا ایشان را به دست آرد. کبوتران در خلاصی خویش میکوشیدند. طوقدار گفت: صواب آن است که به طریق تعاون جهدی کنید تا دام را از جای برگیریم. کبوتران فرمانبرداری کردند و دام را به قوت یکدیگر برکنند و پرواز کردند.

از کتاب کلیله و دمنه

شماره	لغت	معنی
۱-	مرغزار	جنگل سبز و خرم
۲-	منزه	صفا و آراسته
۳-	گشن	انبوه
۴-	چینه	دانه
۵-	درشت	خشن
۶-	حوالی	اطراف

غم مخور

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود

دایما یکسان نماند حال دوران غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سر کشی ای مرغ خوش خوان غم مخور

ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند
 چون تو را نوح است کشتی بان ز طوفان غم مخور
 هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب
 باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور
 در بیابان گر زشوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
 هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور
 حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب
 جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
 حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
 تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

حافظ

شماره	لغت	معنی
۱-	کنعان	اسم جای است
۲-	کلبهٔ احزان	خانهٔ پر غم
۳-	مگیلان	یک نوع خار
۴-	فرقت	جدایی
۵-	فنا	نا بودی

تمرین:

بیت زیر را عنوان قرار داده، مقاله بنویسد که از هشت سطر کم نباشد.

کشتی شام سیاه جهل را، تدبیر چیست؟

گفت : شمع علم و عرفان را منور داشتن

کعبه دل

ای عزیز، در رعایت دلها کوش و عیب کسان میپوش و دین به دنیا بفروش. بدانکه خدای تعالی در ظاهر کعبه یی بنا کرده که از سنگ و گل است و در باطن کعبه یی ساخته که از جان و دل است.

آن کعبه ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه بنا کرده رب جلیل است؛ آن کعبه منظور نظر مؤمنانست و این کعبه نظرگاه خداوند رحمن است؛ آن کعبه حجاز است و این کعبه راز است؛ آن کعبه خلایق است و این کعبه عطای حضرت خالق است؛ آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمام است؛ آنجا مروه و عرفاتست و اینجا محل نور ذات است؛ حضرت محمد ﷺ آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو این کعبه را از اصنام هوی و هوس پاک گردان.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت و یکی کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل

خواجه عبد الله انصاری

روایتی در مورد حکیم ابو علی سینای بلخی و مرد دهاتی

روزی ابو علی سینای بلخی سوار بر اسب خود به جایی میرفت. هوا گرم بود. در یک منزلی سفر خود زیر سایه درختی پهلوی چشمه آبی برای استراحت توقف کرد. او برای اسب خود علف انداخت و خود سفره نان را گشود و به خوردن غذا مصروف شد. درین موقع خرکار دهاتی از صحرا آمد و نزدیک او زیر سایه همان درخت در جوار ابن سینا توقف کرد و بدون اینکه از بوعلی سینا اجازه بگیرد، خر خود را پهلوی اسب وی برای خوردن علف بست و خود را در نان خوردن با ابن سینا شریک ساخت.

ابوعلی سینا از جرأت او حیران شد و گفت: خر خود را از پهلوی اسپ من دور کن که اسپ من لگد میزند و پای خر ترا می شکند. دهاتی اعتنا نکرد. چند دقیقه بعد اسپ لگدی زد و پای خر او را بشکست. مرد دهاتی قهر شد؛ گریبان ابوعلی سینا را گرفت و خواهان تاوان خر خود شد. بو علی سینا هیچ نمیگفت و سخن نمی زد. مرد دهاتی به محکمه عرض کرد و خواستار قیمت خر خود شد. ابن سینا را شحنة به نزد قاضی برد. هر قدر قاضی از ابن سینا موضوع را پرسید او سخن نمی گفت. بالاخره قاضی به شخص دهاتی گفت: این شخص گنگ است، من چطور از او موضوع را بپرسم؟ شخص دهاتی گفت: به خدا قسم که او گنگ نیست، حالا از ترس شما خود را گنگ انداخته است، هنگامیکه من خر خود را پهلوی اسپش بستم و خود با او در خوردن نان شریک شدم، با من سخن گفت. قاضی گفت: با تو چی گفت؟ مرد دهاتی گفت: به من گفت خرت را در پهلوی اسپم مبنده که اسپ من لگد میزند و پای خرت را می شکناند. ولی حالا خود را گنگ انداخته است.

قاضی باز پرسید که: آیا خود این شخص همینطور گفت و تو شنیدی؟ دهاتی گفت: بلی به خدا قسم که خودش همینطور گفت و من شنیدم. قاضی گفت: پس چرا خر خود را از پهلوی اسپش دور نکردی؟ حالا خودت ملامت هستی و ابن سینا را رها کرد.

انتخاب از: ارمغان بدخشان تألیف

شاه عبدالله یمگی بدخشی

قطعه

ادب آموز زان ادیب کـــه او ادب از حضرت خدا آموخت
بر کسی خوان سبق که در همه حال سبق از لوح کبریا آموخت
و ادب از همه کس نیکو می نماید خصوصاً از ملوک جهاندار و سلاطین
بزرگوار ، چه هرگاه که ایشان بر جاده ادب استقامت ورزند ملازمان ایشان را
نیز رعایت ادب لازم باشد و بدین واسطه رعایا هم نتوانند که از طریق ادب
انحراف ورزند ، پس امور مملکت منظم گردد و مصالح اهل عالم بر وفق حکمت
مهمیا شود وفی المثنوی المعنوی:

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فضل رب
از ادب پر نور گشتست این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

و اکابر گفته اند: بهترین سرمایه و خوشترین پیرایه مر اولاد آدم را به
تخصیص پادشاهان عالم را ادب است. در اخبار آمده که سلطان مصر با پادشاه
روم طرح موصلت انداخته دختر او را از بهر پسر خود خطبه کرد و هم دختر
خود را در عقد پسر وی درآورد و سبب این وصلت رسل و رسایل از جانبین
متوصل گشت و به اتفاق این دو صاحب دولت هر دو مملکت با یکدیگر
آراسته گی پذیرفت ، و در امور کلی و جزئی مراجعت به رای یکدیگر نمودندی
وبی مشورت و تدبیر هم در هیچ مهم شروع نفرمودی . روزی ملک مصر به
قیصر روم پیغام فرستاد که پسران زبده حیات و عمده زنده گانی و نام ما بعد از
وفات جز به حیات ایشان باقی نمی ماند.

بیت

زنده است کسی که در دیارش ماند خلفی به یاد گارش

پس همت بر انتظام حال و فراغ بال ایشان مصروف باید داشت و عنان عنایت به صوب جمعیت و وسعت معیشت ایشان معطوف باید ساخت، و من به جهت پسر خود چندین ذخایر و نفایس و برده و دستور و ضیاع و عقار مهیا کرده ام، از آن طرف رای جهان آرای آن حضرت در حسن اهتمام به حال پسر خود چه اقتضاء فرموده است. چون این پیغام به سمع قیصر رسید، تبسمی فرمود و گفت: مال یار بی وفا و محبوب نا پایدار است، از او حسابی نباید گرفت، به متاع فانی دنیای دنی فریفته نباید شد. من پسر خود را به حلیه ادب بیاراسته ام، و خزانه های مکارم اخلاقی برای او ذخیره نهاده ام، مال در معرض فنا و زوال است و ادب ایمن از تغییر و انتقال. چون این خبر به ملک عرب رسید گفت: راست میگویند الادب خیر من الذهب. (ادب بهتر از طلا است)

فزونتر ز ملک فریدون بود

که اموال را هست رو در زوال

که نام نیکو از ادب یافتند

ادب بهتر از گنج قارون بود

بزرگان نکردند پروای مال

عنان سوی علم و ادب تاختند

از اخلاق محسنی

از سخنان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه

۱. فرمودند: آن ذاتیکه برای معرفت خود به مخلوق، غیر از عاجزی راه دیگری نشان نداد.
۲. فرمودند: کسیکه مزه محبت خدا ﷻ را چشیده است، فرصتی برای طلب دنیا ندارد.
۳. در اثنای وفات ابو بکر صدیق رضی الله عنه مردم به عیادت او آمدند و گفتند که: ای خلیفه رسول خدا ﷺ اگر طبیب برای شما خوانده شود؟ فرمودند: طبیب مرا معاینه کرده است استفسار کردند که: پس طبیب چه گفت؟ فرمودند: طبیب گفت: فعال لما یرید ^(۱). اراده خداوند ﷻ فوراً انجام میشود.
۴. فرمودند: ای مردم از خوف خداوند ﷻ گریه کنید و از خدا ﷻ خوف داشته باشید.
۵. روزی در خطبه خود فرمودند: آن حسینیانی که چهره های خوب صورت داشتند و بر جوانی خود ناز داشتند، کجا رفتند؟ آن شاهانی که شهرها آباد کردند و قلعه ها ساختند کجا رفتند؟ آن دلیرانیکه همیشه در میدان کارزار غالب میشدند، کجا رفتند؟ زمانه اینها را هلاک کرده و در تاریکی های قبر افتاده اند.
۶. فرمودند: خبردار باشید هیچکس مسلمانی را حقیر نشمارد؛ زیرا مسلمان کم پایه هم، به نزد خداوند ﷻ بزرگ است.
۷. فرمودند: ما بزرگی را در تقوا یافتیم، توانگری را در یقین و عزت را در تواضع.
۸. فرمودند: ای بنده گان خدا ﷻ با همدیگر قطع روابط نکنید؛ بغض نداشته باشید؛ با یکدیگر حسد نکنید و با هم برادر باشید چنانچه خداوند ﷻ به شما دستور فرموده است.

۹. میفرمودند که: رسول خدا دستور داده اند که نوکران خود را به منزلهٔ اولاد نگهداری کنید؛ از آنچه که خود غذا میخورید، به ایشان نیز بدهید و آنچه خود میپوشید به آنان نیز بپوشانید.

۱۰. اکثر این دعا را میخواندند: ای خدا ﷻ حق را به من نشان بده و مرا بر اتباع آن موفق گردان و باطل را به من نشان ده بر اجتناب از آن توفیق عنایت فرما.

۱۱. در آخرین لحظه، حضرت عایشه (رضی الله عنها) شعر درد انگیز و حسرت آمیزی خواندند و فرمودند: که اینطور نگو و این آیه را بخوان:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدُ [سوره ق آیه ۱۹]
ترجمه: و پیامد سختی مرگ به حق و این همان بود که تو از آن
میرمیدی.

(۱) ترجمهٔ سورهٔ هود، آیهٔ ۱۷ (هرآینه پروردگار تو به سرعت انجام
دهنده است، آنچه میخواهد).

پرسشها:

۱- از جملهٔ سخنان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ چهار فرمودهٔ شان را بنویسید.

۲- فرمودهٔ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را که در بارهٔ ترس از خدا ﷻ است، عنوان قرار دهید و یک مقاله بنویسید که از پنج سطر کم نباشد.

سخن

سخن بهتر از نعمت و خواسته	سخن مر سخنگوی را مایه بس
سخن بر تن مرد پیرایه بس	زدانا سخن بشنو و گوش کن
که نامد دگر ز آسمان جز سخن	سخن مرد را سر به گردون کشد
سخن کوه را سوی هامون کشد	سخن بر تو نیکو کند کار زشت
سخن ره نماید به سوی بهشت	سخن بیشک از نظم رنگین شود
عروس از مشاطه به آیین شود	
عیوقی شاعر غزنه	

قطعه

خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست	به بازوان توانا و قوت سر دست
که گر ز پای درآید کشش نگیرد دست	نترسد آنکه بر افتاده گان نبخشاید
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست	هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت
و گر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست	ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده
سعدی	

پسر حاتم

آورده اند که: پسر حاتم از کریمان جهان بود. هر روز خوان کرم نهادی و داد کرم بدادی و شاعران را به صله و عطایای بسیار خوشنود نمودی و جمله خلائق غریق احسان و رهین انعام او بودی اما خود از کوزه سفالین آب خوردی و بر فرش کهنه غنودی. روزی دبیری او را گفت:

«چه شود اگر از جام شفاف نوشی و فروش وآوندان گرانبهایی را فراهم

آوری؟»

گفت: "من این حساب کرده ام هر سال پنجاه هزار دینار زر سرخ صرف این تجمل میشود. من آن دوستتر دارم که زنده‌گانی چنین کنم و آن وجه را به فقیران و محتاجان دهم تا در غیاب من ثنا گویند و بعد از وفات من دعا کنند که زر به همین کار آید و بس."

روضة الأنوار

سپارش:

معلم صاحب شاگردان را به مطالعهٔ همچو حکایتهای آموزنده، تشویق و رهنمایی نماید.

شماره	لغت	معنی
۱-	داد دادن	حق چیزی به جا آوردن و ادا کردن
۲-	صله	جایزه و انعام
۳-	رهین	مرهون و در گرو مانده
۴-	انعام	نعمت دادن و بخشیدن
۵-	سفالین	منسوب به سفال کاسه و کوزهٔ گلی
۶-	غنودن	خفتن، خوابیدن، آرمیدن.
۷-	فروش	جمع فرش
۸-	آوندان	جمع آوند به معنی ظرف و کوزهٔ آب

صفت علم

علم چندانکه بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست، نادانی
نه محقق بود، نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر

سعدی

فرد

روده تنگ به یک نان تهی پر گردد نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ

قطعه

پدر چون دور عمرش منقضی گشت	مرا این یک نصیحت کرد و بگذشت
که شهوت آتش است از وی بپرهیز	به خود بر آتش دوزخ مکن تیز
در آن آتش نداری طاقت سوز	به صبر آبی برین آتش زن امروز

ناصر خسرو

حکایت

پادشاهی را مهمی پیش آمد، گفت: "اگر این حالت به مراد من برآید، چندین درهم دهم زاهدان را." چون حاجتش بر آمد و تشویش خاطرش برفت، وفای نذرش به وجود شریف لازم آمد. یکی را از بنده‌گان خاص کیسه بی درهم داد تا صرف کند بر زاهدان.

گویند: غلامی عاقل و هوشیار بود. همه روز بگردید و شبانگه بازآمد و درم‌ها بوسه داد و پیش ملک بنهاد و گفت: "زاهدان را چندان که گردیدم، نیافتم." گفت: "این چی حکایت است؟ آنچه دانم، درین ملک چار صد زاهد است." گفت: "ای خداوند جهان، آنکه زاهد است، نمیستاند و آن که میستاند، زاهد نیست." ملک بخندید و ندیمان را گفت: "چندان که مرا در حق خداپرستان ارادت است و اقرار، مر این شوخ‌دیده را عداوت است و انکار و حق به جانب اوست."

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از و یکی به دست آر

گلستان سعدی

در وصف کابل

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کوهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش
خوشا وقتیکه چشمم از سوادش سرمه چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش
ز وصف لاله او رنگ بر روی سخن دارم
نگه را چهره خون سازم زسیر ارغوان زارش
خضر چون گوشه یی بگرفته است از دامن کوهش
اگر خوشتر نیامد از بهشت این طرف کهسارش
اگر در رفعت برج فلک سایش نمی‌بیند
چرا خورشید را از طرف سر افتاده دستارش؟
حصار مار پیچش ازدهای گنج را ماند
ولی ارزد به گنج شایگان هر خشت دیوارش
نظرگاه تماشاییست در وی هر گذرگاهی
همیشه کاروان مصر می‌آید به بازارش
حساب مه‌جبینان لب بامش که می‌داند
دو صد خورشید رو افتاده در هر پای دیوارش
به صبح عید می‌خندد گل رخساره صبحش
به شام قدر پهلوی میزند زلف شب تارش

تعالی الله از باغ جهان آرا و شهر آرا

که طوبی خشک برجا مانده است از رشک اشجارش

نماز صبح واجب می شود بر پاک دامانان

سفیدی میکند چون در دل شب یاسمن زارش

به عمر خضر سروش طعن کوتاهی از آن دارد

که عمری بوده است از جان دم عیسی هوادارش

نمیدانم قماش برگ گل، لیک اینقدر دانم

که بر مخمل زند نیش درشتی سوزن خارش

گلوسوز است از بس نغمه های عنـدلیب او

چو آتش برگ میریزد شرر از نوک منقارش

در ختانش چو سرو از برگریزی ایمن اند ایمن

خزان رنگی ندارد بر گل رخسار اشجارش

خضر تیری به تاریکی فگند از چشمه حیوان

بیا اینجا حیات جاودان برگیر ز انهارش

صایب اصفهانی

محبوبه هروی

نام پدر محبوبه منشی ابو القاسم است. موصوف در انشاء و حسن خط لیاقت و مهارت بسزا داشت.

محبوبه در صبح روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵ هـ. ش. در بادغیس تولد یافته است. وی زبانهای دری و عربی را نزد پدر و مادر خود آموخت و در علم فقه تسلط یافت. محبوبه در سن چهارده ساله‌گی به سرودن شعر شروع کرد این شاعر دارای طبع روان بود و در سرودن انواع مختلف شعر دسترسی کامل داشت. مجموع ابیات سروده شده وی تقریباً به پنج هزار بیت میرسد.

محبوبه در برج حوت ۱۳۴۵ هـ. ش. وفات نمود.

نمونه غزل محبوبه:

غزل

سیقل زن از آئینه دل زنگ برانداز

بر شاهد مقصود پس آنگه نظر انداز

جهدی کن و از سنگ سیه لعل به دست آر

فرهاد صفت کوه به سعی از کمر انداز

سرسبز کن از علم و هنر باغ وطن را

چون نخل برومند به مردم ثمر انداز

از زاویه غافلی و جهل بیرون آ

بر شارع آگاهی و دانش گذر انداز

انسان رسد آن جا که ملک راه ندارد

بر مرتبه عالی انسان نظر انداز

غواص محیط خرد و علم و ادب شو

بر گوش دل از لؤلؤی حکمت گهر انداز

پیرایه ده شاهد رعنا و وطن باش

بر کسوتش از علم طراز دگر انداز

محبوبه به مطموره غفلت نتوان بود

با روی نهان برقع غفلت ز سر انداز

سخن راست

روزی به قهستان عیاران (جوانمردان) نشسته بودند. مردی از در درآمد، سلام کرد و گفت: "من رسولم از نزدیک عیاران مرو، شما را سلام میکنند و میگویند: سه مسأله ای ما بشنوید، اگر جواب دهید، ما راضی شویم به مهمتری شما و اگر جواب صواب ندهید، اقرار کنید به مهمتری ما." گفتند: بگوی؟ گفت: "بگویید جوانمردی چیست و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق چیست؟ و اگر عیاری بر رهگذری نشسته باشد، مردی بر وی بگذرد و زمانی دیگر مردی با شمشیر از پس وی همی آید به قصد کشتن آنمرد و از آن عیار

بپرسد که: فلان کس اندر گذشت؟ او را چه جواب باید داد؟ که اگر گوید گذشت، غمز کرده باشد و اگر گوید نگذشت، دروغ گفته باشد. "عیاران قهستان چون مسأله ها بشنیدند، یک یک بنگریدند و مردی در آن میان بود، نام وی فضل الله همدانی. گفت: من جواب دهم. گفت: بگو. گفت: "اول اصل جوانمردی آنست که هرچه گویی، کنی و فرق میان جوانمردی و ناجوانمردی صبر است و جواب آن عیار که آنجا نشسته بود، یک قدم آنسوتر نشیند و گوید که: تا من اینجا نشسته ام، از اینجا کسی نگذشت، تا راست گفته باشد."

قابوسنامه

شماره	لغت	معنی
۱-	قهستان	نام جایی است در خراسان قدیم
۲-	عیار	چالاک، دلیر، جوانمرد
۳-	رسول	فرستاده شده
۴-	کھتری	کوچکی و خوردی
۵-	مھتری	بزرگی
۶-	غمز	چشمک زدن، اشاره کردن به چشم، سخن چینی

پرسشها:

- ۱- از درس فوق چی نتیجه گرفتید؟ آن را بیان دارید.
- ۲- در مورد راست گفتن یک مقاله بنویسید که کمتر از ده سطر نباشد.

اندرز های سودمند

- ۱- کسی که در انجام عمل نیک رضا و خوشنودی خداوند ﷻ را ترجیح بدهد، خداوند ﷻ ضمانت او را از شر مردم میکند.
- ۲- قناعت سبب سعادت است.
- ۳- رضایت وجدان بزرگترین مسرتها برای انسان است.
- ۴- در وقت غضب شکیبایی و حلم، در وقت بدی عفو و گذشت.
- ۵- حقیقت گرانبهاترین چیزی است که ما باید دایم در به کار بردنش معتقد باشیم.
- ۶- حق سنگین و مشکل؛ اما خوش مزه است و باطل سبک، اما دردناک و خطرناک است.
- ۷- حق همان آفتابی است که تاریکی را گم می کند و گرمی را به میان میآورد.
- ۸- چون بدی کردی، عفو بخواه و چون به تو بد کردند ببخش.

تمرین:

- ۱- اندرز های فوق الذکر را در کتابچه های خود بنویسید.
- ۲- در مورد اندرز ذیل فکر کنید و یک مضمون بنویسید:
قناعت سعادت است.

ایمان و اسلام

از ایمان است اصل جمله، ای یار
به سان بیخ باشد اصل ایمان
چو بیخ اندر دلت ایمان قوی کرد
از آن بیخ قوی شاخی کشد سر
ز جوی شرع آبش ده تو زنه‌هار
فروگیرد تمام سینه ات را
درخت بارور گردد به ایام
مزین کن به اقرارش زبان را
چو خواهی میوه ات بی برنگردد
اگر سلامت از ایمان شود دور
چو ایمان تو بی اسلام باشد
در سلامت چو ایمان نیست یاور
نه هرگز شاخ، بی برگی کشد سر
مقارن با شدت اسلام و ایمان
چو حاصل گشت احسان دو گانه

تو او را همچو جان در دل نگهدار
بود اسلام شاخش، میوه احسان
توانی در دو عالم رهروی کرد
که اسلامش بود نام، ای برادر
که تا میروید و می‌آورد بار
دهد شادی غم دیرینه ات را
که از بارش ترا شیرین شود کام
مسجل کن بدان اقرار جان را
جدا باید ز یکدیگر نگردد
نماند هیچ ایمان ترا نور
حقیقت دان که کارت خام باشد
سیه رو باشی اندر پیش داور
نه هرگز بیخ، بی شاخی دهد بر
که تا پیدا شود از هر دو انسان
توان گفتن ترا مرد یگانه

عطار

شماره	لغت	معنی
۱-	شرع	طریقه و روش
۲-	زنهار	امان، پناه، آگاه باش
۳-	بارور	با ثمر، میوه دار، پرحاصل
۴-	کام	دهن، به معنی مقصود و آرزو نیز یاد میشود
۵-	مزین	زینت داده شده، آراسته
۶-	مسجل	ثبت شده
۷-	داور	قاضی
۸-	یاور	مددگار، همصحبیت
۹-	بر	ثمر ، میوه
۱۰-	مقارن	نزدیک، همراه

تمرین:

- ۱- مطلب ابیات را بنویسید.
- ۲- راجع به ایمان و اسلام یک مقاله که کمتر از ده سطر نباشد، بنویسید.
- ۳- بیت زیر را نثر سازید.

مقارن با شدت اسلام و ایمان که تا پیدا شود از هردو انسان

- ۴- فرق بین اسلام و ایمان را بنویسید.

خصلت های منافقین

منافقین از زمانهای بسیار قدیم با مسلمانان عداوت داشتند و همیشه در صدد این بودند که در بین مسلمانان به چه شکل نفاق ایجاد کنند تا صفوف مسلمین ضعیف شود، روش این چهره های کاذب را در یکی از جنگ ها به نام بنی مصطلق مشاهده میتوان کرد.

زمانیکه مسلمانان از جنگ بنی مصطلق باز گشت میکردند، دو نفر به نام های جهجاه از مهاجر و سنان از انصار بر سر آب چاه با هم اختلاف پیدا کردند. در نتیجه جهجاه مهاجر، سنان انصار را به سیلی زد. درین وقت هر کدام از آنها قوم خود را به کمک طلب کردند و در چنین لحظه حساس یکی از سرکرده گان منافقین به نام عبد الله بن ابی که از موضوع اطلاع یافت، خود را به محل واقعه رساند. مسلمانان هردو گروه با عاداتیکه داشتند، با شمشیرها آمدند و نزدیک بود که در بین دو گروه مسلمان جنگ درگیرد.

عبد الله بن ابی که منتظر چنین فرصت بود، از نقشه شوم خود کار گرفته، شروع به سخنرانی کرد و گفت:

"آوردن مهاجرین به این دیار در واقع بلایی بود که بر خود نازل کردیم؛ آنها را برادر خواندیم؛ برای شان جای دادیم و کمک نمودیم. جزای نیکی، بدی است. باید از دست آنها سیلی بخوریم." او بعضی سخنهای دیگر که باعث تحریک انصار میشد استعمال کرد و با سخنرانی کاذبانه خود میخواست افکار انصار را تغییر دهد و علیه مهاجرین تحریک کند. در آن میان نوجوانی مسلمان و باایمان وجود داشت که جواب عبد الله بن ابی را به لهجه تند و شدید داد. جوان مسلمان و باهمت زید بن ارقم بود. وی جریان واقعه را به زودی به حضرت محمد مصطفی ﷺ رساند.

جناب شان ﷺ عبد الله بن اُبی را نزد خود خواستند و جریان واقعه را از وی پرسیدند. این منافق معلوم الحال از گفته های خود انکار کرد و قسم خورد که: " تو رسول خدایی و گفته های زید بن ارقم دروغ است." حضرت پیغمبر ﷺ که از وی آگاهی کامل داشتند، فتنه را خاموش و از آنجا حرکت کردند و خود را به مدینه منوره رساندند تا آتش فتنه عبد الله بن اُبی به کلی خاموش گردد.

پس برای همه مسلمانان لازم است که چهره های اصلی منافقین را خوب بشناسند. خصلت های منافق را حضرت محمد ﷺ برای پیروان خود چنین معرفی داشته اند:

- ۱- وعده میکند؛ اما به وعده خود وفا نمیکند.
- ۲- وقتی که سخن بزند، دروغ میگوید.
- ۳- اگر به او امانت سپرده شود، خیانت میکند.
- ۴- وقتی که همراه کسی جنگ کند، دشنام می دهد.

داستان مرد باغبان با خسرو

روزی خسرو به صحرا بیرون رفت. باغبانی را دید، پیر و سالخورده اگرچه شهرستان وجودش رو به خرابی نهاده بود و آمد و شد خبرگیران خبیر از چار دروازه باز افتاده و سی و دو آسیا همه در پهلوی یکدیگر از کار فرومانده؛ لکن شاخ آمالش در خزان عمر و برگریزان عیش شگوفه تازه بیرون می آورد و بر لب چشمه حیاتش بعد از گرفتن آب طراوت خطی سبز میدمید

و در آخر حیات مراتب پیری درخت انجیری می نشاند. خسرو گفت: ای پیر، جنونی که از شعبه شباب در موسم صبی خیزد، در فصل مشیب آغاز نهادی. وقت آن است که بیخ علایق ازین منبت برکنی و درخت در خرم آباد بهشت برنشانی. چه جای این هوای فاسد و هوس باطل است. درختی که امروز نشانی، میوه آن کجا توانی خورد؟ پیر گفت: "دیگران نشاندند، ما خوردیم. ما بنشانیم تا دیگران خورند."

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خوردند

چو بنگری همه برزیگران یکدگریم

خسرو از وفور دانش و حضور جواب او از شگفتی تمام نموده گفت: «ای پیر، اگر ترا چندان درین بستانسرای کون و فساد بگذارند که ازین درخت میوه به من تحفه آری، خراج باغستان ترا دهم.»

القصه، امید به وفا رسید. درخت میوه آورد و تحفه به پادشاه برد و وعده به

انجاز پیوست. مرزبان نامه

شماره	لغت	معنی
۱-	سی و دو آسیا	کنایه از سی و دو دندان
۲-	برزیگر (بزرگر)	دهقان، کشتکار
۳-	شباب	جوانی
۴-	صبی	طفلی
۵-	مشیب	پیری
۶-	منبت	محل رویدن گیاه
۷-	وعده به انجام پیوست	وفا به عهد عملی شده

قطرهٔ باران

آن قطرهٔ باران بین از ابر چکیده
 آویخته چون ریشهٔ دستار چه سبزه
 یا هم چو زبر جدگون یک رشته سوزن
 وان قطرهٔ باران که بر افتد به گل سرخ
 وان قطرهٔ باران که برافتد به سر خویید
 وان قطرهٔ باران که بر افتد به گل زرد
 وان قطرهٔ باران زبر سوسن کوهی
 بر برگ گل نسرین آن قطرهٔ دیگر
 آن دایره ها بنگر اندر شمر آب
 چون مرکز پر کار شد آن قطرهٔ باران

گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار
 سیمین گرهی بر سر هر ریشهٔ دستار
 اندر سر هر سوزن یک لؤلؤی شهوار
 چون اشک عروسی است بر افتاده به رخسار
 چون قطره سیما بست افتاده به زنگار
 گویی که چکیده است می زرد به دینار
 گویی که ثریا ست برین گنبد دوار
 چون قطرهٔ خون بر زرخ لعبت فرخار
 هر گه که در آن آب چکد قطره امطار
 وان دایره آب به سان خط پر کار

منوچهری

شماره	لغات	معنی
۱-	خُوید	گندم و جو نارس
۲-	لعبت	گدی آله بازی اطفال و کنایه از معشوق
۳-	فرخار	شهری است که معشوقه های زیبا دارد
۴-	شمر	حوض
۵-	امطار	جمع مَطَر به معنی باران.

غزل

من نمی دانم چه نیکو دلبـرم	کز لطیفی در زر و در زیـورم
نیستم عاشق، چرا هر صبحدم	پیرهن را تا به دامن میـدرم
دوست میدارند مردم روی مـن	دل از ایشان من بدین رو میـبرم
کس چه میماند به من از شاهـدان	بر سر خوبان از این روشن تـرم
آنچه در خوبیست، دارم، ای عزیز	در لطافت غیرت ماه و خورم
چونکه بر رویم سحرگه میفتد	از طراوت لاجرم زیباتـرم
دست بر دستم برند از گلـستان	زانکه خندان روی و نازک پیـکرم
چون صبا بشنید آن گفتـار او	کرد تحسین بر چنان اشعار او

عطار

شماره	لغت	معنی
۱-	لطافت	نرمی و نازکی
۲-	خور	نور، فروغ، جلال و شکوه، آفتاب
۳-	طراوت	تازه گی
۴-	لاجرم	ناچار
۵-	پیکر	کالبد، مجسمه
۶-	صبا	باد برین، باد سحرگاهان
۷-	تحسین	نیک شمردن، آفرین گفتن

پرسش:

در مورد غزل فوق الذکر فکر نمایید و مقصد آن را بنویسید.

حکایت

کهن‌سالی آمد به نزد طبیب
زنالیدنش تا به مردن قریب
که دستم به رگ برنه، ای نیکرای
که پایم همی برنیايد ز جای
بدان ماند این قامت خفته ام
که گویی به گل در، فرو رفته ام
بدو گفت: دست از جهان برگسل
که پا تا قیامت بر آید ز گل
نشاط جوانی زپیری مجوی
که آب روان باز ناید به جوی
اگر در جوانی زدی دست و پای
در ایام پیری به هُش باش و رای
چو دوران عمر از چهل درگذشت
مزن دست و پا کابت از سر گذشت
نشاط از من آنکه رمیدن گرفت
که شامم سپیده دمیدن گرفت
بباید هوس کردن از سر بدر
که دور هوس بازی آمد بسر

به سبزه کجا تازه گردد دلـم
 که سبزه بخواهد دمید از گـلم
 تفرج کنان در هوی و هوس
 گذشتیم بر خاک بسیار کـس
 کسانی که دیگر به غیب اندرند
 بیایند و بر خاک ما بگذرند
 دریغا که فصل جوانی برفت
 به لـهو و لعب زنده گانی برفت
 دریغا، چنان روح پرور زـمان
 که بگذشت برما چو برق یـمان
 زسودای آن پوشم و این خـورم
 نپرداختم تا غم دین خـورم
 دریغا که مشغول باطل شدیم
 زحق دور ماندیم و غافل شدیم
 چه خوش گفت کودک به آموزگار
 که کاری نکردیم و شد روزگار
 الا ای خردمند بسیار هـوش
 اگر هوشمندی، به من دار گـوش
 بلند آسمان زیر پای آوری
 اگر پند سعدی به جـای آوری

شماره	لغت	معنی
۱-	خفته	خوابیده
۲-	نشاط	خوشی
۳-	به هش	با هوش
۴-	تفرج	گردش، تفریح
۵-	دریغا	افسوس
۶-	لهو و لعب	سخنان بیهوده
۷-	یمان	مخفف یمانی. منسوب به یمن مراد از برق ستاره یمانی است.
۸-	پند	نصیحت

تمرین:

- ۱- از حکایت فوق الذکر چی نتیجه گرفتید؟ آنرا بیان دارید.
- ۲- راجع به مسؤولیت های یک جوان مسلمان مقاله یی بنویسید که از ده سطر کمتر نباشد.

صنعت چاپ

قبل از اختراع چاپ، کتاب نادر و کمیاب بود. هر کس به آسانی موفق به داشتن کتابی نمیشد. شاگردان جزوه جزوه نسخهٔ معلم را برای یادگرفتن درس رونویس میکردند. در رونویسی کمتر اتفاق می افتاد که دو نسخه یک سان و بی اختلاف به میان آید. در هر شهر جماعتی بود که به نوشتن کتب و رسالات اشتغال داشتند و از آن راه معاش خود را تأمین میکردند؛ لیکن این قبیل کتابهای بازاری که برای مزد نوشته میشد، اکثراً اعتباری نداشتند. کاتبان اغلب بیسواد بوده، از عهدهٔ استنساخ صحیح نسخهٔ اصلی به درستی برنمی آمدند و یا گاهی در آنها تصرفات بیجا میکردند.

پادشاهان، وزیران و بعضی توانگران که از عهده پرداخت مزدهای زیاد برمی آمدند، خطاطان ماهر و نویسندگان هنرمندی داشتند که پس از رنج فراوان و صرف وقت زیاد نسخه منقح و زیبا به محضرشان تقدیم میکردند و پادشاه گزافی در مقابل زحمات خود دریافت میکردند.

مسلم است که در چنان روزگار علم و ادب عام نبود و بیشتر مردم از نعمت داشتن کتاب محروم بوده، در اکثر خانه ها غیر از کتاب مقدس دینی بعضی رسالات علمی و یا دیوانهای برخی از شعرا، کتابی وجود نداشت. فن طباعت که امروز آنرا مادر همه اختراعات میشمارند ومبدأی همه ترقیات میدانند هنوز کشف نشده بود.

در سال ۱۴۳۶ میلادی یعنی پنج و نیم صد سال قبل (گوتنبرگ مایانسی) آلمانی به اختراع حروف فلزی متحرک موفق شد. به همت همین مرد دانشمند در شهرهای بزرگ چاپخانه ها دایر شد که با یک دسته حروف میتوانستند نسخه های زیاد، یکسان و صحیح کتابی را طبع و نشر کنند. اختراع چاپ که در بدایت حال امر حقیری مینمود پس از زمانی عظمت و فایده بسیار خویش را ظاهر وثابت کرد. امروز محققان جهان اتفاق دارند که در میان اکتشافات بشری این اختراع مقام اول و اعلی دارد و در تسلسل بشر به آن پیمانه که از این صنعت فایده برده و می برند، از هیچ کشف و ابداعی نگرفته اند.

شماره	لغت	معنی
۱-	تأمین	امنیت، ایمن ساختن
۲-	رساله	نامه
۳-	استنساخ	رونویسی ، نسخه گیری
۴-	گزاف	بسیار، بیحد، عبث، سختی بیهوده
۵-	منقح	پاکیزه، آراسته
۶-	مسلم	تسلیم شده ، باور کرده
۷-	مینمود	به نظر میرسید
۸-	بدایت	آغاز، اول کار ، اول چیزی
۹-	ابداع	چیز نو به وجود آوردن

سپارش:

شاگردان به میل خود در مورد یکی از اختراعات مقاله یی بنویسند.

احترام دانشمند

آورده اند که: محمد شبانی که از فضایی عصر و دانشمندان زمان خود بود، نزد هارون الرشید آمد. هارون الرشید او را تعظیم بسیار نمود و اکرام بیشمار کرد. از جای خود برخاست و او را به جای خود بنشاند. و چون برخاست، چند قدم به رسم مشایعت با وی رفت.

یکی از مقربان هارون گفت: "با چنین تواضع که خلیفه نموده، مهابت خلافت را زیان نمود."

رشید جواب داد: مهابتی که به تواضع ضایع شود، نابود بودن آن اولی و قدری که به احترام بزرگان بکاهد. کاسته بودن آن بهتر.

روضة الانوار

شماره	لغت	معنی
۱-	مهابت	ترس و بیم
۲-	اولی	بهتر
۳-	مشایعت	پذیرایی
۴-	مقربان	نزدیکان



محمود طرزی فرزند غلام محمد طرزی در اول برج سنبله سال ۱۲۴۴ هـ. ش. در شهر غزنی پا به جهان هستی گذاشت. پدر محمود در روزگار پادشاهی حبیب الله خان از افغانستان به ترکیه عثمانی رفت و محمود در آن جا تحت نظر پدرش به کسب دانش پرداخت. وقتی پدرش وفات یافت به وطن برگشت و به زنده گی خود ادامه داد.

در پانزدهم برج شوال سال ۱۳۲۹ هـ. ق. مطابق ۱۲۸۶ هـ. ش. شروع به نشر سراج الاخبار کرد و مدت هشت سال این اخبار تحت نظر وی نشر شد. محمود طرزی همیشه در سفرها با امیر حبیب الله خان میبود. بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان زمینه خوبتر برایش مساعد شد که بعد از این در باره علوم اجتماعی و ادبیات فعالیت‌های بیشتری را انجام دهد. وی میخواست که با کار در دولت، آمال سیاسی خود را عملی نماید. تأسیسات عرفانی را زیاد کند و عقاید نوی در اذهان مردم به وجود بیاورد.

با روی کار آمدن امیر امان الله خان، وی در هیأت کابینه جای گرفت و وظیفه وزارت خارجه به او سپرده شد. در رأس هیئاتی برای به رسمیت شناختن افغانستان از طرف دولت بریتانیا عازم هند گردید. بعداً به حیث سفیر افغانستان در فرانسه مقرر شد و مدت دو سال در آنجا بود. بعد از بازگشت به کابل، بار دوم به حیث وزیر خارجه مقرر شد.

محمود طرزی به حیث وزیر خارجه افغانستان در مذاکرات رسمی بین دولت مصر و افغانستان و هم در مذاکرات راولپندی جهت حصول استقلال افغانستان با دولت هند برتانوی موفقانه حصه گرفت.

در سال ۱۹۲۸ م. مطابق سال ۱۳۰۷ هـ. ش. هنگامی که به وطن بازگشت، از وظایف رسمی کناره گرفت. یک سال بعد با شاه امان الله یکجا جانب قندهار و از آنجا به طرف هرات فرار کرد. سرانجام به ترکیه رفته، با اعضای فامیل خویش یکجا شد؛ زیرا اعضای فامیلش قبلاً از راه هند و مصر به ترکیه رفته بودند. چند سال باقیمانده عمرش را در عالم دوری از وطن و مردم سپری کرده، به یک سلسله فعالیتهای علمی و ادبی دست زد.

کلام طرزی دارای یک سلسله خصوصیت‌های مشخص و معینی بود که تا آن روزگار در نوشته‌ها و گفته‌های دیگر شاعران و نویسندگان به کار نرفته بود.

محمود طرزی نویسنده زبردست، شاعر توانا و مایه افتخار جهان علم و دانش است. آثار گرانبهای چون: روضه الحکم، از هر دهن سخنی، از هر چمن سمنی، ترجمه کتابهای جزیره پنهان، سیاحت در هوا و غیره از وی باقی مانده است.

این مرد دانشمند و ادیب بزرگوار در برج عقرب سال ۱۳۱۲ هـ. ش. در شهر استانبول ترکیه دار فانی را وداع گفت و در همان جا دفن گردید. اخیراً به پاس احترام و قدرشناسی از آن مرد دانشمند و سیاستمدار ملی لیسه‌یی را در خانه شخصی وی که در دارالامان قرار دارد به اسمش (لیسه محمود طرزی) نامگذاری کرده اند.

نمونه کلام محمود طرزی:

تحصیل

معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل
معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل
اگر اهل معارف بگذرد، باقی بود نامش
حیات جاودان علمست و برهانش بود تحصیل
به دورافتاده گان علم، جان بخشد مضامینش
معارف نامه لطف است و عنوانش بود تحصیل
معارف شد غذای روح و جان آن بود مکتب
جهالت درد جانکاهست و در مانش بود تحصیل
معارف جمع آگاهی بود اندر زبان ما
که از شر جهالتها نگهبانش بود تحصیل
بیا محمود، از فیض معارف تازه کن جان را
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل

ملک الشعراء صوفی عبد الحق بیتاب

صوفی عبد الحق بیتاب فرزند مرحوم عبدالاحد عطار به سال ۱۲۶۵ هـ.ش. در گذر قصاب کوچه کابل به دنیا آمد. در سن هشت ساله گی پدرش وفات نمود و آموزش و پرورش وی را دو مامایش به دوش گرفتند.

استاد بیتاب بعد از فراگرفتن تعلیمات ابتدایی در خانه، برخی کتابهای مروج عربی را به راهنمایی صاحبان علم و دانش روزگار مطالعه نمود. بیتاب در آموختن فنون ادبی زبان توجه زیاد کرد. چند سال بعد به خدمت اهل معارف کمر بست و به حیث معلم ادبیات در لیسه حبیبیه و دارالمعلمین کابل ایفای وظیفه نمود. بعدها به حیث استاد زبان و ادبیات دری در دانشکده ادبیات عز تقرر حاصل کرد که تا اخیر زنده گی با کمال صداقت و پاکدامنی وظیفه محوله را انجام داده شاگردان بیشماری به جامعه تقدیم کرده است.

استاد بیتاب در پهلوی تدریس به فکر تدوین و تألیف آثار ادبی و علمی بوده آثار گرانبهائی مانند دستور زبان، بدیع و بیان، عروض و قافیه، دیوان اشعار و غیره را از خود به یادگار گذاشته که همه این آثار به حیث کتابهای درسی در دوره ثانوی مکتبها و دانشکده ادبیات مورد استفاده میباشد.

دیوان اشعار بیتاب مشتمل بر غزلها، قصیده ها، رباعیها، مخمسها و دیگر انواع کلام موزون میباشد. استاد بیتاب کمال شاعری خود را مرهون توجه خاص ملک الشعراء قاری عبد الله میدانست، چنان که به تکرار از زبانش شنیده شده است که میگفت: "اگر قاری نمیبود، بیتاب نبود."

استاد بزرگوار و صوفی پاکدل استاد بیتاب مانند دیگر دانشمندان ما با تلخی، عمر خود را در تنگدستی و فقر، اما با سربلندی و مناعت طبع، در کلبه

محقری سپری کرده، سر انجام در سال ۱۳۴۷ ه.ش. وفات کرد و در شهدای
صالحین دفن گردید.

نمونه کلام:

تیغ ابروی تو این گونه که پیوست بهم
گشته در کشتن بیمار تو همدست بهم
نسبت من بتو کرده است درست اینکه فلک
دل من چون کله ناز تو بشکست بهم
چشم آن کان تغافل ز چه بشکست دلم
ربط دارند اگر شیشه گرو مست بهم
آن یکی خون و دگر اشک زمژگان بارید
دیده و دل شب هجران کسی خست بهم
رشته زان شوخ جفاکار زمانی که گست
هرچه کردیم دگر با رنپیوست بهم
دیده ام صلح پس از جنگ ندارد مزه ای
تار بکسته چو اول نتوان بست بهم
دست افتاده هر آنکس که نه گیردامروز
روزی آید که زافسوس زند دست بهم
شرفا را نسزد صحبت اشخاص رذیل
کم زمس گشت چو آمیخت زرو جست بهم
دل زمانی به تما شا گه عبرت بنشین
قد بلندک نگر ازطایفه پست بهم

صاف گویم به تو بیتاب ندارد سرو کار
به خدا تیره گی ما و ترا هست بهم

مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی



عبد الرحمن جامی در سال ۸۱۷ هـ.ق. در قریهٔ جام در دودمانی بزرگ و اهل علم متولد گردید، در هرات بزرگ شد؛ به تحصیل پرداخت؛ به سمرقند و بغداد مسافرت کرد و به زیارت مکهٔ مکرمه نایل گردید در هجدهم محرم سال ۸۹ هـ.ق. در هرات وفات یافت و در خیابان هرات به خاک سپرده شد.

جامی عالم بزرگ زبان عربی و دری و شاعری گرانمایه و نویسندهٔ توانا، صوفی و عارفی بلند پایه میباشد و در طریقت دست ارادت به خواجه عبید الله احرار داده است.

مؤلفات او را بر وفق اعداد جامی به حساب ابجد ۵۴ جلد میدانند که همهٔ آثار او در چند جلد به چاپ رسیده است. مثنوی هفت اورنگ مشتمل بر سلسلهٔ الذهب، سلامان و ابدال، تحفة الاحرار، سبحة الأنوار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، اسکندر نامه، دیوان غزلیات، قصاید و رباعیات، قسمتی از تفسیر قرآن کریم، بهارستان به سبک گلستان سعدی، اشعة اللمعات، شواهد النبوت، لوامع، فواید ضیائیة مشهور به شرح ملا، شرح بعضی ابیات نائیبه و فارضیه، لوايح، شرح نصوص الحکم نقد النصوص شرح چهل حدیث، رقعات، رساله در وجود، مناسک حج، شرح حدیث ابی ذر غفاری، نفحات الانس، شرح رباعیات، رساله دربارهٔ تحقق مذهب، صوفی، متکلم و حکیم، رساله در معما، رساله در قافیه و در عروض و چندین رسالهٔ دیگر از مؤلفات مولانا عبد الرحمن جامی میباشد که به چاپ رسیده و بعضی از آنها جزو کتب درسی میباشد.

نصیحت به پسر

بیا ای جگر گوشه فرزند من
بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش
چو گوهر فشانی به من دار گوش
شنو پند و دانش به آن یار کن
چو دانستی، آن گه برو کار کن
بزرگان که تعلیم دین کرده اند
به خوردان وصیت چنین کرده اند
به هر کار دل با خدا راست دار
که از راستکاری شوی رستگار
به طاعت چه حاصل که پشتت دوتاست
چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رأی
به انصاف با بنده گان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر
به آفاق مگشای جز چشم مهر
چو باید بزرگیت پیرانه سر
به چشم بزرگی به پیران نگر
به درویش محتاج بخشش نمای
فرو بسته کارش به بخشش گشای
تواضع کن آن را که دانشور است
به دانش ز تو قدر او برتر است

عبد العلی مستغنی

استاد عبد العلی مستغنی فرزند ملا رمضان از قوم هوتک در سال ۱۲۹۳ هـ.ق. در بالاحصار کابل پا به عرصه وجود گذاشت. تحصیلات ابتدایی را نخست از پدر بزرگوار خویش آموخت؛ اما علوم متداول عصر از قبیل مبادی منطق، فلسفه، فقه و غیره را در مدارس خواند و در زبان پشتو و دری مهارت خوبی کسب کرد. چون ذوق و استعداد شعری در نهادش موجود بود. به زودی شهرت زیاد حاصل کرد. در زبانهای دری و پشتو اشعار شیرین و مورد نظر اهل علم و ادب سرود. اکثر قسمت شعر هایش به زبان دریست و بیشتر اوقات اشعار فی البدیهه میسرود که این نوع اشعار وی خیلی شیرین و پرکیف بود.

مستغنی مدت چندی مصحح سراج الاخبار بود. مدتی در لیسه حبیبیه به صفت استاد مضمون ادبیات اجرای وظیفه نمود؛ اما بقیه عمرش در انجمن ادبی کابل سپری گردید. او اولین شاعریست، که در جراید و مجله های کشور اشعار اجتماعی و اخلاقی خود را به نشر رسانید. دیوان مستغنی مشتمل بر غزلها، قصیده ها، مثنویها، ترکیببندها، ترجیعبندها، رباعیها و غیره میباشد که دارای مضامین اجتماعی و فرهنگی، سیاسی و ملی است.

این شخصیت بزرگ به روز یکشنبه بیست و دوم برج حوت سال ۱۳۱۳ هـ.ش. بعد از یک هفته مریضی چشم از جهان پوشیده و در شهدای صالحین مدفون گردید.

میهن من

ای باغ و بهار و ای بهشتم
ای روز نخست سرنو شتم
مهر تو به جان و دل سرشتم
تخم عشقت به سینه کشتم
چشمم اول رخ تو دیده
گوشم سخن ترا شنیده
چیزی چو تو دلستان نباشد
هرگز چو تو مهربان نباشد
سودای ترا زیان نباشد
جز سودم از این دکان نباشد
درد همه را دوا تو باشی
رنج همه را شفا تو باشی
ای نشو و نمایم از تو باشد
هرگونه غذایم از تو باشد
من چون به ره تو سر نبازم
خاکم بر سراگر نبازم
ای از تو قرار و هم شکیبم
ای مؤنس جان و ای حیبم
دور از تو اگر به باغ باشم
چون لاله قرین داغ باشم

مستغنی اگر وطن پرستی
 با مهر وطن چو عهد بستی
 پیمان مخالفت شکستی
 از دغدغه خلاف رستی
 مسعود به هر دو دار گـردی
 معروف به هر دیار گـردی

مستغنی

عمرو بن عاص

عمرو بن عاص رضی الله عنه میگوید: "هنگامی که ما از جنگ خندق به مکه باز گشتیم، چند تن از مردان قریش را که بامن دوست بودند و از من حرف شنوی داشتند، جمع کرده به آنها گفتیم:

به خدا من پیش بینی میکنم و عقیده دارم که آوازه حضرت محمد صلی الله علیه و آله به طور عجیبی پیش میرود و کار به سرعت بالا می گیرد. من برای خود فکری کرده ام که نمیدانم شما هم با من موافقید یا نه؟"

گفتند: چه فکری؟ گفتیم: "من فکر کرده ام خود را به حبشه برسانم و درپیش نجاشی بمانم تا اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر مردم مکه غالب شد، ما با خیال آسوده در همانجا زنده گی کنیم و زیردست نجاشی باشیم بهتر از آن است که محمد صلی الله علیه و آله بر ما حکومت کند و اگر قوم ما بر او غالب آیند، ما را به خوبی می شناسند و از طرف آنها به ما صدمه یی نمیرسد."

آنها گفتند: ما هم درین رأی با تو موافقیم و از این رو در صدد تهیه مقدمات سفر بر آمده، مقدار زیادی پوست که محبوب ترین هدایا در نظر نجاشی بود برای او تهیه کردیم و به سوی حبشه به راه افتادیم. چون به آنجا رسیدیم، عمرو بن امیه ضمیری را نیز دیدار کردیم که از مدینه منوره از نزد

رسول الله ﷺ به آنجا آمده بود، تا در بارهٔ جعفر بن ابی طالب و سایر مهاجرین حبشه سفارشی از طرف آن حضرت ﷺ به نجاشی برساند. و چون او از نزد نجاشی خارج شد، من به رفقای خود گفتم:

هم اکنون به نزد نجاشی میرویم و از او می خواهیم که عمرو بن امیه ضمری را به من بسپارد تا او را گردن بزنم و بدان وسیله با کشتن فرستادهٔ حضرت محمد ﷺ در پیش قریش آبرویی کسب کنم و انتقام نیز گرفته باشم. به همین منظور نزد نجاشی رفتم و چنانچه رسم بود، در برابر او به خاک افتادم. نجاشی که چشمش به من افتاد، گفت: دوست دیرینهٔ من خوش آمدی، آیا سوغاتی برای ما آورده ای؟ گفتم: آری، قطعات پوست زیادی برای شما آورده ام و سپس آنها را به نزدش بردم. نجاشی از دیدن پوستها خیلی خوشحال شد.

بعداً به او گفتم: پادشاهها، هم اکنون مردی از حضور شما بیرون آمد که فرستادهٔ دشمن ما است. ممکن است این مرد را به من بسپارید تا انتقام بزرگان خویش را گرفته، او را به قتل برسانم؟

نجاشی که این سخن را شنید، به سختی خشمگین شد. من که چنان دیدم، دانستم که خواهش بی جایی کرده ام و به اندازه یی ناراحت شدم که دلم میخواست زمین در آنموقع دهان باز کند و مرا در خود فرو برد، از این رو در صدد عذر خواهی بر آمده، گفتم:

قربان، به خدا اگر میدانستم این خواهش من موجب کدورت خاطر ملوکانه می شود، هرگز به زبان نمی آوردم.

نجاشی گفت: آیا تو از من میخواهی تا فرستادهٔ مردی را به تو بسپارم که ناموس اکبر بر او نازل میگردد؟ همان ناموس اکبری که بر موسی ﷺ نازل میشد؟ او را به تو بسپارم تا به قتل برسانی؟ عمرو بن عاص با دست پاچه گی از نجاشی پرسید: اعلیحضرتا، راستی حضرت محمد ﷺ اینگونه است؟ گفت: وای

بر تو، ای عمرو سخن مرا بپذیر. و از او پیروی کن. به خدا ﷻ سوگند که او بر حق است و به زودی بر مخالفین خود پیروز میشود، چنانچه موسی بر فرعون و لشکریانش پیروز گشت.

عمرو بن عاص گفت: پادشاه، شما حاضرید به نماینده گی از طرف او اسلام مرا بپذیرید؟ گفت: آری، پس دست خود را باز کرد و من با او بیعت به اسلام کردم و پس از آن به نزد رفقایم باز گشتم؛ ولی اسلام خود را از آنها مخفی داشتیم تا اینکه به قصد زیارت رسول خدا ﷺ از آنجا حرکت کردم و در راه مدینه با خالد بن ولید برخوردیم که او نیز به سمت مدینه می‌رفت. از او پرسیدم: ای ابا سلیمان، به کجا می‌روی؟

در پاسخ گفت: به خدا ﷻ بر من معلوم شده که این مرد پیغمبر است. اکنون می‌روم تا به دست او مسلمان شوم. من گفتم: به خدا من هم به همین منظور به مدینه می‌روم، و هر دو وارد مدینه شدیم و خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدیم و خالد پیش از من رفت و مسلمان شد و چون من نزدیک رفتم، عرض کردم:

یا رسول الله ﷺ من به شما بیعت میکنم مشروط بر اینکه گناهان گذشته ام آمرزیده شود و کاری به آینده ندارم.

حضرت محمد ﷺ فرمودند: ای عمرو، بدان که اسلام کارهای گذشته را قطع می‌کند و از بین می‌برد.

تمرین:

- ۱- از درس فوق چه نتیجه گرفتید؟ آن را بیان کنید.
- ۲- در بارهٔ دین اسلام یک مضمون بنویسید.

حکایت

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه
 یی خفته. شوریده یی که در آن سفر همراه ما بود، نعره یی برآورد و راه بیابان
 گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت
 بلبلان دیدم که به نالش آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب
 و بهایم از بیشه. اندیشه کردم که مروت نباشد، همه در تسبیح و من در غفلت
 خفته.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

سعدی

شماره	لغت	معنی
۱-	خفته	خوابیده
۲-	غوکان	جمع غوک، بقه
۳-	بهایم	چهارپایان
۴-	مروت	مردانه‌گی
۵-	تسبیح	ثنا و صفت خداوند ﷻ
۶-	دوش	دیشب
۷-	مدهوش	بیهوش

تمرین:

از حکایت فوق چه نتیجه گیری مینمایید؟ مقصد آن را بیان دارید.

خاک وطن

همان بهشت که گویند نزعت آباد است
به چشم اهل نظر خاک پاک اجداد است
وطن چه روضه فرحت فزاست، نام خدا
کزین فضای دلایز خا طرم شاد است
هر آن که حرمت مام وطن نگه دارد
به پیش اهل نظر بهترین اولاد است
به زیر بار غلامی کس مرو، زنهار
که این حدیث زآزاده گان مرا یاد است
ز برگ ریزان خزان و فسردن است ایمن
در این چمن چو همی سرو هرکه آزاد است
همین ترانه ز آزاده گان رسد در گوش
که آبروی اسیران مدام بر باد است
هزار خسرو و پرویز گشت خاک و هنوز
ز فیض کوهکنی زنده نام فرهاد است

به سر هوای وطن خوش بود که حب وطن

به هر که داد خدا، دولت خداداد است

کنون که غیر نه بسته است دست و پای ترا

مدد رسان وطن باش، وقت امداد است

ملک الشعرا قاری عبد الله

شماره	لغت	معنی
۱-	نزهت	پاکی
۲-	روضه	باغ و بستان
۳-	دلایز	قشنگ
۴-	حرمت	احترام
۵-	مام	مادر
۶-	زنهار	امان دادن، تأکید در فعل
۷-	سهی سرو	یکنوع درخت سرو
۸-	حب	دوستی
۹-	مدد	کمک

تمرین:

- ۱- ما چرا وطن خود را دوست داریم؟
- ۲- مخاطب شاعر کیست؟
- ۳- در این بیت ها میهن خود را به چی مانند کرده است؟

کارخانه گی:

شاگردان یک مقاله تحت عنوان " وطن دوستی " بنویسند.

بخش دستور زبان دری

کلمه و اقسام آن

کلمه در لغت لفظ معنا دار را گویند و در اصطلاح ادب، لفظی است که معنای لغوی یا دستوری میداشته باشد.

اول - کلمه هایی که معنای لغوی دارند به سه قسم است: اسم، فعل، و قید.

۱ - **اسم**: کلمه ای است که دلالت کند بر نام کسی یا جایی یا چیزی؛ مثلاً: احمد، کابل، نان.

۲ - **فعل**: فعل کلمه ای است که به کردن کاری دلالت کند و به یکی از زمانهای سه گانه ماضی، حال و استقبال تعلق داشته باشد. مانند: رفتم، میروم، خواهیم رفت.

اقسام فعل قرار ذیل است:

(ماضی، حال، استقبال، امر، نهی).

فعل ماضی:

فعل ماضی آنست که بر وقوع کاری در زمان گذشته دلالت کند. مانند: رفتم، رفتی، رفت فعل ماضی به شخص متکلم، مخاطب و غایب تعلق میگیرد.

اقسام فعل ماضی:

فعل ماضی شش قسم است:

۱- ماضی مطلق.

۲- ماضی استمراری.

۳- ماضی بعید.

۴- ماضی قریب.

۵- ماضی التزامی.

۱- **ماضی مطلق:** آنست که بر وقوع کاری در زمان گذشته دلالت کند. مانند: رفتم، رفتی، رفت.

۱- **ماضی استمراری:** آنست که بر وقوع کاری بطریق استمرار و تدریج دلالت کند.

مانند: میرفتم، میرفتی، میرفت.

۲- **ماضی بعید:** ماضی بعید آنست که زمان وقوع آن از زمان حال دور باشد. مانند: رفته بودم، رفته بودی، رفته بود.

۳- **ماضی قریب یا نقلی:** آنست که زمان وقوع آن به زمان حال نزدیک باشد و اثر آن دیده شود.

مانند محمد کریم در صنف نشسته است.

۴- **ماضی التزامی:** آنست که شک و تردید را دارا باشد. مانند: رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد.

فعل حال و استقبال

فعل حال آنست که در حال اجرا شود. مانند: میروم، مینویسم، یعنی حال میتوانم و اکنون میروم.

فعل استقبال: آنست که در زمان آینده اجراء میشود؛ مانند: خواهیم رفت، خواهیم نوشت، خواهیم گفت.

گردان فعل حال:

متکلم	مخاطب	غایب
مفرد: میروم،	میروی،	میرود.
جمع: میرویم،	میروید،	میروند.

تمرین:

- ۱- دستور زبان را یاد کنید.
- ۲- فعل ماضی را تعریف نموده با مثال واضح سازید.
- ۳- اقسام فعل ماضی را شرح دهید.

گردان فعل استقبال:

متکلم	مخاطب	غائب
مفرد: خواهیم رفت،	خواهی رفت،	خواهند رفت.
جمع: خواهیم رفت،	خواهید رفت،	خواهند رفت.

فعل امر و فعل نهی

اگر به کاری دستور داده شود، این دستور را فعل امر مینامند؛ مانند: برو، بخوان، بگو، بده، وغیره.

اگر به نکردن کاری دستور داده شود، این فعل را نهی میگویند. و علامه آن (حرف میم یا نون است) ولی (میم) نسبت به (نون) بیشتر استعمال میگردد. مانند: مرو، نخوان، زن و غیره.

گردان فعل امر:

متکلم	مخاطب	غایب.
مفرد:	بخوانم،	بخواند.
جمع:	بخوانیم،	بخوانند.

تمرین:

- ۱- فعل حال را با گردان آن حفظ کنید.
- ۲- فعل استقبال را با گردان آن حفظ کنید.
- ۳- فعل امر و نهی را با گردان آن حفظ کنید.
- ۴- درس دستور زبان را از بر کنید.

گردان فعل نهی:

متکلم	مخاطب	غائب
مفرد:	نروم،	نرود.
جمع:	نرویم،	نروند.

اجزای کلام

کلمه های مستقل و نامستقل:

- ۱- کلمه هایی مستقل کلمه هایبست که معنای مستقل وکامل دارند و به پرسشهایی جواب میدهند که اجزای جمله می باشند. مثل کلمه های بهار، باران، جاری، جوی، دهقان.
- ۲- کلمه های نا مستقل کلمه هایبست که معنی مستقل و کامل ندارند بلکه برای ارتباط دادن جمله و کلمه ها به کار میروند مثل: در، به، از ، و... مثال:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار
برگ، درخت، سبز، ورق، دفتر، کلمه های مستقل معنی و (در) (هر) کلمه های نا مستقل اند.

کلمه های مترادف، متضاد و متشابه

- ۱- کلمه هایی که در شکل از یکدیگر فرق داشته و در معنی فرق نداشته باشند، مترادف گفته میشوند؛ مثلاً: کلمه های آفتاب و خورشید، دنیا و گیتی، کلان و بزرگ.
- ۲- کلمه های متضاد (ضد یکدیگر): کلمه هایی اند که دارای معنای ضد میباشند؛ مانند: سیاه و سفید، بلند و پست، گرم و سرد، روشن و تاریک، غیره.
- ۳- کلمه های متشابه: کلمه هایی را گویند که در شکل و تلفظ باهم یکسان بوده و در معنی فرق داشته باشند؛ مانند: دوش که هم به معنای دیشب و هم به معنای کتف (شانه) آمده است.

یا مثل:

- ۱- احمد هر بار که سوالهای معلم خود را جواب میدهد، مسرور میشود.
 - ۲- حیوانات بارکش با بارگران راه های دور را طی میکنند.
 - ۳- شاخه های درختان بادام، امسال بار زیاد دارد. در جمله های بالا کلمه "بار" به سه معنای مختلف آمده است.
- مثلاً: در جمله اول به معنای دفعه و نوبت. در جمله دوم مقدار جنسی را میگویند که قابل استعمال است و در جمله سوم معنای ثمر و حاصل را میدهد که اینگونه کلمه ها را به نام کلمه های متشابه میگویند.

ادبیات عامیانه یا ادبیات فولکلوری

در تاریخ جهان، ملتها و اقوام همواره برای خود مجموعه یی از دانشها و هنر ها را به وجود آورده و آن را از یک نسل به نسل دیگر انتقال داده اند. در میان این ملتها و اقوام، مردم ما نیز دارای گنجینه های فراوانی از دانش و ادبیات است که تاریخ فرهنگ چندین هزار ساله کشور ما شاهد آنست. باید بدانیم که ادبیات هر کشوری دو گونه است:

۱- ادبیات نوشته شده. (نوشتاری)

۲- ادبیات شفاهی. (گفتاری)

در این جا میخواهیم در باره ادبیات شفاهی اندکی سخن بگوییم:

ادبیات شفاهی: که به نام ادبیات عامیانه یا ادبیات فولکلوری معروف است عبارت است از تمام آثار نوشته نشده ذوقی و هنری مردم یک جامعه؛ مانند: افسانه ها، حکایتها، ترانه ها، شعرها، ضرب المثلها، لطیفه ها، چیستانها، دوبیتی ها وغیره میباشد.

ادبیات شفاهی، میراث مشترک و همه گانی یک جامعه است که به اشخاص معین تعلقی ندارد. بنا برآن گوینده گان ترانه ها، افسانه ها، چیستانها، و

ضرب المثلها، معلوم نیست. ادب شفاهی از غمها، شادیهها، عشقها، شوخیها، خشم و نفرت، شجاعت و مبارزه جویی و افکار دست نخورده و روشن مردم ما نماینده گی میکند و ازین لحاظ در نزد ما قدر و اهمیت فراوان دارد. چند مثال از ترانه های شفاهی:

بهار آمد بهار آمد گل من	زمان کشت و کار آمد گل من
بیا یار جان که در باغها برایم	که گل ها بشمار آمد گل من

=====

الا باغبان به باغت کار دارم	گلی چیده بده بیمار دارم
گل چیده بده چیزی نگویی	که مانند گلت یک یار دارم

=====

نماز شام غربی رخ به من کرد	دلم جولان زد و یاد وطن کرد
نمی دانم پدر کرد یا برادر	مرا گوشه نشین هر وطن کرد

=====

نویسم نامه یی از بیوفایی	ببندم با پر مرغ هوایی
ببر مرغک به دست یار من ده	بگو صد داد و بیداد از جدایی

=====

الا باد صبای صرصر من	سلام از من ببر بر مادر من
دعایت میکنم از سوز سینه	بیا مادر به بالین سر من

=====

گل صد برگ تابستان مادر	فرار ملک از دامان مادر
روان کن خط به پاس آنکه خوردی	به طفلی شیر از پستان مادر

تمرین:

- ۱- ادبیات عامیانه را تعریف کنید.
- ۲- ادبیات وطن ما چند نوع است؟
- ۳- ادبیات شفاهی را بیان کنید.
- ۴- نمونه‌ی از دو بیتی‌های عامیانه را بنویسید.

لطیفه‌ها

دو تنبل

زن و شوهر تنبلی با هم زنده‌گی میکردند. آنها برای گذراندن زنده‌گی خود یک گاو شیری داشتند که از شیرش استفاده میکردند. شوهر روزانه گاو را به چرا میبرد و شام وقتی که از صحرا برمیگشت، زن وظیفه داشت دروازه سرای را ببندد و گاو و گوساله را آب و علف بدهد. یک شب که زن فراموش کرده بود دروازه را ببندد، در وقت خواب به یادش آمد و به شوهر خود گفت: دروازه حویلی را نبسته‌ام امشب تو باید ببندی که مبادا گاوک ما دزدی شود. مرد که از او در تنبلی کم نبود، قبول نکرد. بعد از گفت و گوی زیاد بالاخره به موافقه رسیدند شرطی ببندند، که هر کسی که شرط را برد، آن یکی مجبور است هم دروازه را ببندد و هم گاو و گوساله را آب و علف بدهد. شرط این طور بسته شد که هر دو خاموش بنشینند و هر کسی که نخست سخن گفت، شرط را باخته است. با بستن این شرط، هر دو بر بستر خویش نشستند و تا ناوقتهای شب خوابیدند. هر کدام منتظر بود که با گپ نزدن شرط را ببرد.

پاسی از شب گذشته بود که از قضا دزدی به سر وقت شان رسید. دزد دید که کسی در خانه نیست تا جلو او را بگیرد. پس گاو و گوساله را گرفت. خواست تا چیزهای دیگری را هم ببرد. وقتی دروازه خانه را گشود، دید که دو

نفر بر بستر نشسته و به جانب او مینگرند. دزد اول وارخطا شد، ولی دید که آنان از جای بر نمیخیزند. فکر کرد حتماً باید شل و گنگ باشند. دو باره با جرأت زیاد داخل خانه شد و هر چیزی که قابل بردن بود با خود گرفت و برد. باز هم هر دو خاموش بودند. چون ساعتی گذشت، دزد در حالی که با اموال دور شده بود، زن بی حوصله شد و گفت: بی غیرت، مثلی که این دزد بود؟

سیده مخفی بدخشی

(۱۲۵۵ - ۱۳۴۲) ش.

مخمس

ایام به کام دل ما نیست، چه حاصل؟ شامیست که صبحش ز قفا نیست، چه حاصل؟
رنجورم و امید شفا نیست، چه حاصل؟ دردیکه از و کام روا نیست چه حاصل؟

یاریکه درو مهر و وفا نیست چه حاصل؟

درگلشن دهر است دلم غنچه‌یی افسوس نشکست لب ما به شکر خنده‌یی افسوس
هردم بکشیم آه و به هر لحظه‌یی افسوس بر سر نزدم از غم او پنجه‌یی افسوس

زین باغ گلی بر سر ما نیست، چه حاصل؟

در گنبد افلاک که هر نی، به نواییست هر سوخته دل را که بود سوز جداییست
در سینه هر غمزده، آهنگ و نواییست اینجاست که هر دل شده راه، راه به جایست

درد است فراوان و دوا نیست، چه حاصل؟

زاهد که ترا بار ریا کرده دو تا پشت این ریش دراز تو چه یک زرع، چه یک مشت
 ای بی خبر این گنبد دستار ترا کشت عمامه به سر، خرقة به بر، سبجه در انگشت
 چون روی دلت سوی خدا نیست، چه حاصل؟
 عمریست که دل بسته آن حلقه گیسوست دیریست که جان بسمل آن غمزه جادوست
 مخفی چه توان کرد که بی مهر و جفا خوست قصاب سرا پای نگارم همه نیکوست
 در فکر من بی سروپا نیست، چه حاصل؟

رباعی

فریاد که از جهان پر ارمان رفتم یک گل نگرفته زین گلستان رفتم
 نکشاده لبی به خنده از جور فلک با داغ دل و دیده گریان رفتم
 مخفی

تمرین:

- ۱- در مخمس بالا شاعر از چه چیزهایی نالیده است؟
 - ۲- بند پنجم شعر را چگونه معنا میکنید؟
 - ۳- در باره کلمه عیار آنچه می دانید، بنویسید.
-

شماره	لغت	معنی
۱-	سوخته دل	ناکام، مشتاق
۲-	سبحه	تسبیح
۳-	عیار	شخص بسیار چست و چالاک و جوانمرد.
۴-	پور	فرزند
۵-	بسمل	نیم کشته، زخمی

رابعه بلخی (شاعره قرن چهارم) باد بهاری

زهی بادی که رحمت باد بر باد نمود از سحر مانی صد اثر باد دلیل لطف عیسی شد مگر باد؟ که جان افزود خوش خوش در شجر باد از این غماز صبح پرده در باد عروس باغ را شد جلوه گر باد چرا افکنده خود را در سحر باد؟	فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد بداد از نقش آذر صد نشان آب مثال چشم آدم شد مگر ابر؟ که در بارید هر دم در چمن ابر گل خوشبوی ترسم آورد رنگ برای چشم هر نا اهل گویی عجب، چون صبح خوشتر میبرد خواب
--	--

شماره لغت	معنی
۱- زهی	خوشا کلمه تحسین
۲- آذر	نام پدر ابراهیم علیه السلام.
۳- مانی	نام نقاشی بوده مشهور از خانواده آریایی که دعوی پیغمبری هم داشت.
۴- سحر	افسون، جادو

نمونه نشر قدیم از تاریخ بیهقی

روز شنبه نهم ماه رجب سال (۴۱۰) ه.ق. میان دو نماز پیشین و عصر بارانکی خورد خورد، می بارید، چنانکه زمین را ترگونه میکرد و گروهی از گله داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا داشته. هر چند گفتند: از آنجا برخیزید که محال بود برگذر سیل بودن، فرمان نمی بردند، تا باران قویتر شد. کاهل وار برخاستند و خویشتن را به پای آن دیوارها افکندند که به محلت دیه آهنگران پیوسته است و بر آن جانب رود بسیار استر سلطانی بسته بودند و در میان آن درختان، تا آن دیوارهای آسیا و آخرها کشیده و خریشته زده و ایمن نشسته: و آنهم خطا بود، که به راه گذر سیل بودند و این پل بامیان در آن روزگار برین جمله نبود، پلی بود قوی، پشتوانه های قوی برداشته و پشت آن استوار پوشیده، کوتاه گونه و بر پشت آن دو رسته دکان برابر یکدیگر، چنانکه اکنون است.

چون از سیل تباه شد، (عبویه) بازرگان، از آن مرد پارسای باخبر چنین چیزها یادگار ماند و نماز دیگر را پل آن چنان شد که بر آن جمله یاد نداشتند و بداشت تا پس از نماز خفتن و پاسی از شب بگذشته، سیلی در رسید که اقرار دارند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند و درختان بسیار کنده از بیخ می آورد و ناگهان در رسید.

گله داران بجستند و جان را گرفتند، همچنان استرداران. و سیل گاوان و اشتران را درر بود و به پل دررسید، طاقهای پل را بگرفت چنانکه آب را گذر نبود. به بام افتاد و به مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته دررسید و آب از فراز رود خانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد چنانکه بعد به بازار صرافان

رسید و بسیار زیان کرد و بسیار کاروان سرای که بر رسته وی بود، ویران کرد و بازار ها هم ناچیز شد و آب تا زیر نورده قلعه آمد، چنانکه در قدیم بود پیش از روزگار یعقوب لیث که این شارستان و قلعه را عمرو برادر یعقوب آبادان کرد.

شماره	لغت	معنی
۱-	شارستان	شهر
۲-	نورده قلعه	زیر دیوار قلعه
۳-	استر	اشتر و قاطر
۴-	خریشته	طاق، خیمه و تپه
۵-	پاسی	از هشت حصه یک حصه را گویند.

مردی و مردانه گی

گر بر سر نفس خود امیری، مردی	بر کور و کر ارنکته نگیری، مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن	گر دست فتاده یی بگیری، مردی
این جهان را نگر به چشم خرد	نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست، و زنکوکاری	کشتی ساز تا بدان گذری

رودکی

ضرب المثلها

- ۱- انسان از گل نازکتر است و از سنگ سخت تر.
- ۲- چیزی که میکاری همان را میدروی. این ضرب المثل درین شعر حافظ نیز دیده می شود:
- دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور دیده ام به جز از کشته ندروی
- ۳- آب که از سر پرید، چه یک نیزه، چه صد نیزه.
- ۴- امانت را خاک خیانت نمی کند.
- ۵- برادر با برادر، حسابش برابر.
- ۶- با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی، سیاه شوی.
- ۷- بز در غم جان کندن، قصاب در غم چربو.
- ۸- آلوچه از آلوچه رنگ می گیرد، انسان از انسان پند.
- ۹- مزن به دروازه کسی به انگشت که نزند دروازه تو را به مشت.
- ۱۰- تو به مه، مه به تو.
- ۱۱- منزل دروغگوی کوتاه است.
- ۱۲- شنیدن کی بود مانند دیدن.
- ۱۳- کار را مصالح میکند، لاف را بی بی میزند.
- ۱۴- زخم شمشیر علاج می شود، زخم زبان نی.
- ۱۵- بزرگی به عقل است، نه به سال ونه به مال.
- ۱۶- جوینده، یابنده است.
- ۱۷- هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.
- ۱۸- بی زحمت، راحت نیست.
- ۱۹- دل دروگر که به درو نشد، داس را با کلوخ تیز میکند.

تمرین:

- ۱- از ضرب المثل ها چی می آموزیم؟
- ۲- مفهوم «خاک امانت را خیانت نمی کند» چیست؟
- ۳- در بارهٔ این ضرب المثل « با ماه نشینی ماه شوی، با دیگ نشینی، سیاه شوی مقاله بنویسید.

چیستانها

۱. آن چیست که روز میگردد و به شب یک پشته خار میا ورد.
 ۲. چهل تاق، چهل متاق، چهل حجره، چهل چراغ چیست؟
 ۳. سرخی دار است، پرده دار است دانه دار است آیا میدانی که چی است؟
 ۴. یک توته گل، تمام خانه کاهگل چیست؟
 ۵. عف میزند، جف میزند، گرد خود یک قد برف میزند، آن چیست؟
 ۶. صندوقچهٔ فللی نه قلف (قفل) دارد نه کلی (کلید) چیست؟
 ۷. دم دارد خون ندارد آن چیست؟
 ۸. عجایب صورتی دیدم که شش پا و دو سم دارد عجایب تر از آن دیدم، میان پشت دم دارد.
 ۹. رفتم در راه، یافتم گیاه، مغزش سفید پوستش سیاه.
 ۱۰. آسمان پر ستاره، دینگک - دینگک می باره.
-

تمرین:

- ۱- مردم چرا گاهی یک با دیگر چیستان میگویند؟
- ۲- شما بعضی چیستان ها را از کجا شنیده اید؟
- ۳- هدف از گفتن چیستان ها چیست؟
- ۴- شما اگر چیستانی یاد دارید، برای همصنفان خود بگویید.

۵- جواب چیستان ها را با شماره چیستان ربط دهید.

- ۱- غربال ، ۲-جلغوزه، ۳-ترازو، ۴-مورچه، ۵ - چارمغز، ۶ -چراغ
۷- انار، ۸- پلک .

علم

خرم گلی که بشگفت از شاخسار علم

خوش سبزه یی که سر زند از جویبار علم

هر رنگ و بو که در چمنستان عالم است

گر نیک بنگری، بود از برگ و بار علم

مرد از حساب علم فزون رتبه میشود

هیچی چو صفر اگر تو نه ای در شمار علم

از هر چه درد بی خبری سخت تربود

یارب کسی مباد به جان شرمسار علم

از عاجزی اگر به رکابش نمیرسی

گردی شو و بگیر ره شهسوار علم

بگذشت وقت غفلت و نابخردی و جهل

آمد زمان معرفت و روزگار علم

بر آب میروند و به افلاک می پرند

آنانکه بسته اند کمر را به کار علم

بر تار تلگراف خبر میدهد ترا

سر رشته یی به دست گرفتد ز تار علم

از بس رواج یافته دانش، نمیدهد

شاگرد ز دست دامن آموزگار علم

شماره	لغت	معنی
۱-	خرم	تازه
۲-	نابخردی	نادانی
۳-	سر رشته	اساس، آگاهی

تمرین:

- ۱- از علم و دانش چی مفادی برای انسان میرسد؟
- ۲- نادانی چرا بد است؟
- ۳- از این بیت چی دانستید؟ درک خود را در کتابچه های خود بنوسید.

آمد زمان معرفت و روزگار علم

بگذشت وقت غفلت و نابخردی و جهل

شکایت از زمانه

گلی بودم به طرف جویباران

شگفته همچو لاله در بهاران

فراغت داشتم از خلق عالم

اگر چه عندلیبم شد هزاران

گهی مشغول درس و علم خواندن

گهی در صحبت آموزگاران

گهی با دختران سرو قامت

نشسته شاد دل از روزگاران

ازان غافل که ایام ستمگر

مرا مهجور گرداند زیاران

نبیند هیچ کافر در جهنم

که من دیدم زدست دیوساران

کنون محجوبه از جور زمانه

ز دیده اشک میبارد چو باران

محجوبه هروی

اندوه شاعر

دوستان، این دل بیمار مرا یاد آرید
صبر کم ، محنت بسیار مرا یاد آرید
روز روشن چو بهم بزم طرب ساز کنید
تیرگیهای شب تار مرا یاد آرید
شاد و آزاد ز هر قید به بستان چو روید
به قفس مرغ گرفتار مرا یاد آرید
در صف لاله رخان چون به تماشا گذرید
داغهای دل افگار مرا یاد آرید
ابر نیشان چو گهربار شود فصل بهار
گریه دیده خونبار مرا یاد آرید
عبهر ار چشم گشاید به گلستان از ناز
آن زمان نرگس بیمار مرا یاد آرید
گرچه کردید فراموش مرا روز نشاط
باز محبوبة غمخوار مرا یاد آرید
محبوبه هروی

شماره لغت معنی

- | | | |
|----|--------|-----------------------|
| ۱- | عندلیب | بلبل هزار داستان |
| ۲- | مهبجور | جدا مانده، دور افتاده |
| ۳- | دیوسار | دیو مانند |

آفتاب طلوع کرد

ای کودک زیبا،

از گهواره برخیز و مانند مرغکان مست گلشن که در آسمان بهاری
اینسو و آنسو میپرنند، بخرام. حال وطن و زادگاه از توست.
گریه مکن؛ بخند؛ مانند صدای بال کبوترانی که در میان دره های تنگ
می پیچد و شور و شوق می آفریند.
تو موجودی هستی پاک و معصوم. آن روزگاران سیاه گذشت که تو
ناتوان باقی بمانی؛ زیرا دوستان، برادران، خواهران و همزادان تو در خدمت تو
و باتو برابرند.
تو دیگر به خاطر پیراهن پینه خورده ات رنج نخواهی برد.
ستمگرانی وجود ندارند که به تو اهانت کنند.
به شادی زنده گی کن. تو دیگر نوجوان ناتوان و غمگین نخواهی بود.
دستان زورمندان شکسته است.

شماره لغت معنی

- | | | |
|----|-------|----------------------|
| ۱- | معصوم | پاک و بی گناه |
| ۲- | اهانت | خوار کردن، پست شمردن |
| ۳- | ستمگر | ظالم |

حکایت

شنیدم که از نیکمردی فقیر
دل آزرده شد پادشاهی کبیر
مگر بر زبانش حقی رفته بود
ز گردنکشی بر وی آشفته بود
به زندان فرستادش از بارگاه
که زور آزمایست بازوی جاه
زیاران کسی گفتش اندر نهفت:
مصالح نبود این سخن گفت. گفت:
رسانیدن امر حق طاعتست
ز زندان نترسم که یکساعت است
هماندم که در خفیه این راز رفت
حکایت به گوش ملک بازرفت
بخندید کو ظن بیهوده برد
نداند که خواهد درین حبس مرد
غلامی به درویش برد این پیام
بگفتا: به خسرو بگو، ای غلام
مرا بار غم بر دل ریش نیست
که دنیا همین ساعتی بیش نیست

نه گر دستگیری کنی، خرمم
نه گر سد بُری بر دل آید غمم
تو گر کامرانی به فرمان و گنج
وگر کس فرومانده درضعف و رنج
منه دل برین دولت پنج روز
به دود دل خلق، خود را مسوز
نه پیش از تو، بیش از تو اندوختند
به بیداد کردن، جهان سوختند
چنان زی که ذکرَت به تحسین کنند
چو مُردی نه بر گورت نفرین کنند

سعدی

تمرین:

- ۱- از حکایت فوق چه نتیجه گرفتید؟
- ۲- دربارهٔ نوع دوستی یک مقاله در ده سطر بنویسید.

مناجات

الهی، ای کریم بنده پرور
گدایت را مکن محروم ازین در
تو ای صبح امید مانده از راه
مرا هم کن عنایت قلب آگاه
زبانم را به ذکر ت باز گردان
دلم با عشق خود دمساز گردان
بخوان دل را به کوی آشنایی
گدایم من، کرامت کن نوایی
ز غیر خود دلم را شستشویی
مشامم را ز عطر عشق بویی
به الطاف تو من امیدوارم
به جز تو صاحب دیگر ندارم
ز پا افتاده یی را شاد گردان
تو از بند غمش آزاد گردان
نگردد کم ز الطاف الهی
پذیری گر گدایی گاه گاهی
نوازش کن که من محتاج نیازم
سرا پا من ترا غرق نیازم
به احسانت روانم زنده گردان
مرا در عشق خود پاینده گردان
بگیر از لطف خود ای دوست دستم
که من از عشق تو مخمور و مستم

اگر گویی مرا، ای بنده من
رود تا عرش اعلی خنده من
هر آنکو با تو اش پیوند باشد
همیشه دل خوش و خورسند باشد
الا، ای آنکه مسکین را پناهی
برونش آور از چاه سیاهی
عرفان اسلامی

تمت بالخییر



وزارت مبارزه علیه مواد مخدر

جوانان عزیز!

استعمال مواد نشه آور امراض مهلکی چون ایدز ، زردی
و غیره را همراه دارد.

به اساس حکم ماده هفتم قانون اساسی کشور کشت کوکنار
و سایر مواد مخدر جرم پنداشته میشود.

ضرر رساندن به خود یا به دیگران در اسلام
جایز نیست.